مقدمات ظهور(۱)

سید مجتبی فلاح

اشاره

نویسنده در مقاله مقدمات ظهور سعی کرده با استمداد از آیات و روایات و سنت های الهی حاکم بر هستی، گامی در راستای این که هواداران جبهه‌ی حق در عین امیدواری و دل دادگی به بشارت های پیروزی حق علیه باطل باید حرکتی در جهت فراهم آوردن و زمینه‌سازی آن روز موعود داشته باشند، به موارد ذیل پرداخته است:

- انقلاب از طرق طبیعی - ضرورت مقدمات - فراهم بودن زمینه های اجتماعی - دو نمونه حکومت رسول خدا و حضرت علی(ع) - وجود یاران کارآمد.

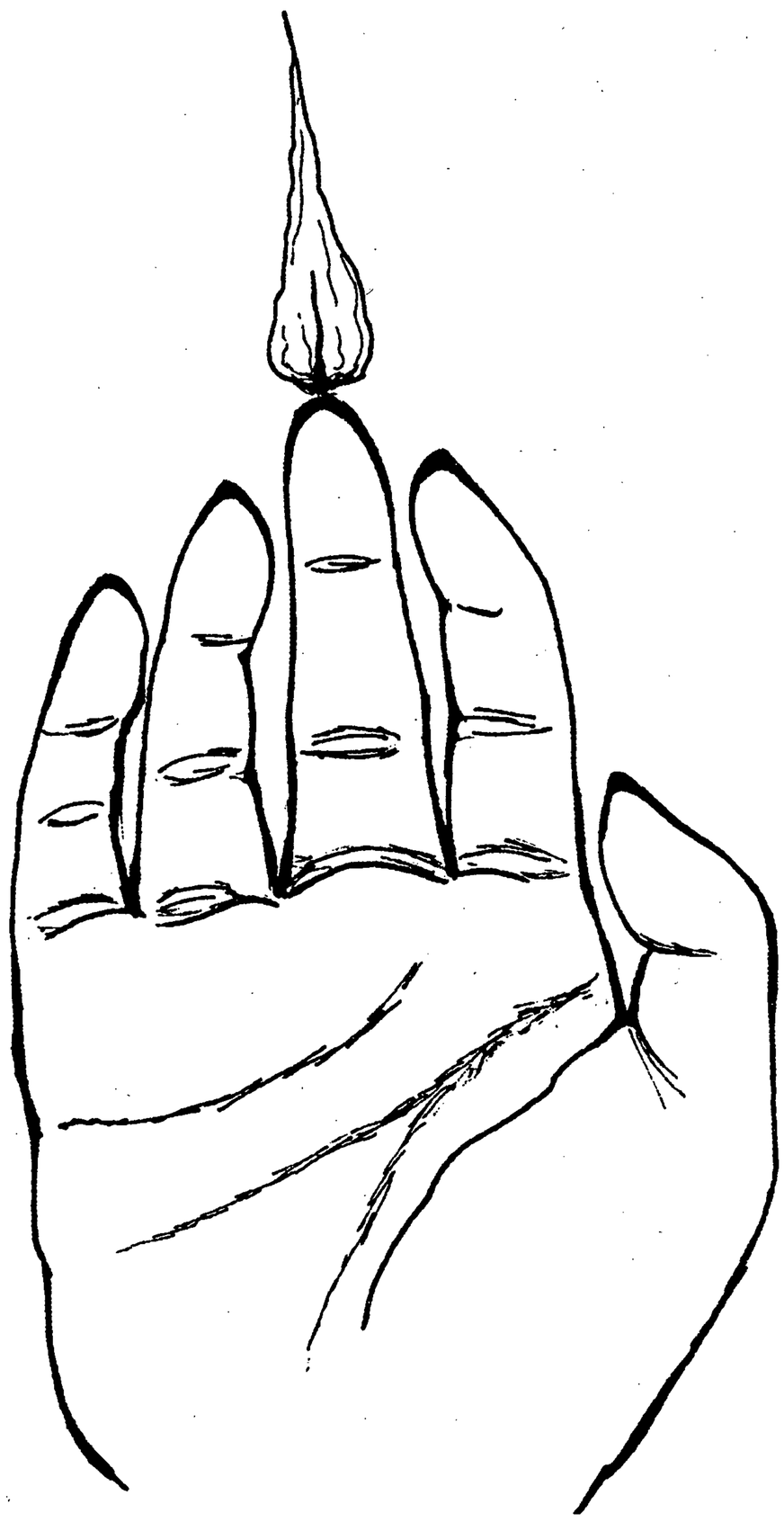

مقدّمات ظهور

هر گز آنقدر ندارم که شوم مِسکینت این شرف بس که به مسکین درت مِسکینم

«اللّهم صلّ علی محمّد وآل محمّد وعجّل فرجهم»!

دنیا، میدان تنازع حق و باطل، و سرای پیروزی‌ها و شکست‌های گذرای این دو جبهه بوده و خواهد بود: **(وتلک الأیّام نُداوِلُها بین النّاس)**؛ این روزگار [گاهی فتح و غلبه، گاهی شکست و مغلوبیّت] را ما میان خلایق می گردانیم.[1]

آن چه در این میان، امید بخشِ دل خسته‌ی مؤمنان است، فرجام گرم و شیرینی است که قرآن کریم برای این درگیری نوید داده است: **(اِنّ الذین یُحادّونَ اللّهَ ورَسولَهُ اولائک فی الأذلّین کتب اللّهُ لأغلِبَن أنا و رُسُلی)** کسانی که با خدا و رسول اش مخالفت می کنند، آنان در پَست ترین مرتبه‌ی ذلّت اند. خداوند، چنین حتم گردانید که البته من و فرستادگان ام، [بر دشمنان] غالب

می شویم.[۲]

زبانِ «کتب اللّه...»، نشانه ی اراده ی حتمی خدا است.

گویا، مسیر سربلندی و غلبه ی حق و تحقّق آن فرجام روشن، تنها از راه آن میدان درگیری و نزاع می گذرد. که در آیه دیگری چنین آمده است: **(بَل نَقذِفُ بالحقّ علی الباطِل فَیَدمغُهُ فاِذا هو زاهقٌ)**[۳]؛ بلکه ما، همیشه، حق را بر باطل پیروز می گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد.

در این باره، آن چه حایز اهمّیّت است، این است که «آیا نوید چنین فرجام زیبایی، کُشنده ی مسئولیّت های انسانی و تاریخی پیروان حق خواهد بود. و یا این که هواداران جبهه ی حق، در عین امیدواری و دل دادگی به این قبیل بشارت ها، باید حرکتی هماهنگ با قانون ها و سنّت های حاکم بر هستی، در جهتِ فراهم آوردن و زمینه سازی آن روز موعود داشته باشند؟». این جا است که ضرورت بحث از، عوامل، مقدمات و زمینه های ظهور، آشکار می شود و آدمی را در پی کنکاش از آن ها وادار می سازد.

مقدمات ظهور، نوشتاری است که سعی کرده با استمداد از آیات و روایات و سنّت های الهی حاکم بر هستی، گامی در این جهت بردارد.

فصل یکم ـ کلّیات

الف) تعریف:

واژه ی «مقدمات»، که جمعِ «مقدمه» می باشد، در لغت عبارت است از «اموری که برای شروع در امری لازم هستند»،[۴] و در اصطلاح، «مقدمات ظهور» به اموری گفته می شود که وجود آنها پیش از ظهورِ منجی موعود، حضرت حجة بن الحسن العسکری(علیهماالسلام)، بایسته است؛ چرا که با فراهم آمدن این مقدمات، مقتضیات ظهور فراهم گشته و موانعِ آن برطرف می گردد.

گفتنی است عرصه ی پژوهش در نوشته ی حاضر، در دایره ی فرهنگ لغات عربی رقم خورده است، بر همین اساس باید دانست که واژگان ذیل در بردارنده ی معنای مورد نظر می باشند:

۱. وطاء؛ که در بردارنده ی معنای هموار سازی است. و عبارتِ «وَطاءَ الشیءَ» به معنای «آن چیز را آماده و مهیّا ساخت»[۵] آمده و در حدیث نیز چنین آمده است: «**یخرج [اُ]ناس من**

المشرق فَیُوطِّئونَ للمهدی یعنی سلطانه»[6] (از مشرق زمین مردانی خروج می کنند و برای حضرت مهدی (علیه السّلام)، حکومتش را آماده می سازند)

۲.مهد؛ که در بردارنده ی معنای آماده سازی است، و عبارت «مَهدتُ الأمر» یعنی «آن کار را آماده کردم»[7]، چنان که این آیه شریفه می فرماید: «مَن عمل صالحاً فلأنفسهم یَمهدون»[8] (آنها که کار شایسته انجام می دهند، سود خود را آماده می سازند).

۳.هیء: که متضمن معنایِ اصلاح و برطرف کردن نواقص، حاضر نمودن، و فراهم سازی است. همانطور که در آیه شریفه آمده: «فقالوا ربّنا آتنا من لدنک رحمةً و هیّیء لنا مِن امرِنا رَشَداً» (و گفتند: پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز).[9]

ب) انقلابی از طرق عادی (طبیعی)

یکی از مطالب مهمّی که در میان آیات نورانی قرآن، بارها، مورد تصریح قرار گرفته، مسئله ی «قانون های حاکم بر جهان هستی و تاریخ و جامعه» است.

طبق آیات فروانی، تاریخ بشر و سرنوشت انسان ها در دایره ی نظام خاصّی رقم می خورد که در آن، هرگونه دگرگونی و انقلابی، تابعِ یک سلسله قوانین مشخّص و معیّنی است که به اراده ی خداوند برای تدبیر جهان به اجرا در آمده است. در تعابیر قرآنی، از آن ها، با عنوان «سنّت های الهی» یاد شده است.[10]

شاید بتوان یکی از این سنّت ها را «سنّتِ دریافت پاداش به اندازه ی تلاش و کوشش» نامید. طبق این سنّت، بهره مندی از نعمت های الهی به میزان سعی و تلاش آدمی بستگی دارد و این انسان ست که در پرتو اختیار، با عملِ خویش، یا جامعه را به پیش می برد و تاریخ را تکامل می بخشد و یا به خاطر سستی و عدم تلاش، قابلیّت دریافت نعمت های الهی را از دست می دهد و در سرازیری سقوط قرار می گیرد. قرآن کریم، در رابطه با این سنّت، چنین می فرماید: (وَ أنْ لیسَ للاِنسانِ الاّ ما سَعی وان سَعیَهُ سوفَ یُری ثم یُجْزاهُ الجَزاءَ الأوْفی)[11]؛ (برای انسان، بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، و تلاش او، به زودی، دیده می شود سپس به او جزای کافی داده خواهد شد). بنابراین، اعطای نعمت های الهی، اعم از مادّی یا معنوی، در زندگی دنیا و یا در سرای آخرت، بسته به چگونگی تلاش و کوشش انسان است. این، قانونی است که برای تمامی امّت ها، یک سان است و هیچ قومی از این قانون استثنا نشده است.

البته باید در نظر داشت که در کنار این سنّت، قانونِ امداد رسانی و تأییدات غیبی خداوند که در مواقع لزوم برای یاریِ انسان های پاک و مصلح به اجرا در می آید، تحت الشعاع واقع نمی شود، بلکه هر گاه ایشان به وظایف خویش در قبال تکالیف الهی عمل کنند، آن سنّت نیز به اجرا در خواهد آمد. خداوند متعال، در آیه ی هفتم سوره ی محمّد(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) می فرماید: **(یا أیّها الذین ءامنُوا اِنْ تَنصرُوا اللّهَ یَنصُرْکم و یثبّت أقدامکم)**؛ (ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر [آیین] خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد.)

در این آیه ی شریف، خداوند متعال، مرحله ی فعلیّت رسیدنِ سنّتِ نصرت و یاری مؤمنان را مشروط به انجام دادن وظیفه ی ایشان ـ که همان نصرت دین خدا و تحمّل سختی ها است ـ کرده است.

بنابراین، یک انسان مؤمن، در عین حال که معتقد به امدادهای غیبی و یاری رسانی خداوند متعال است، هیچ گاه این مطلب اساسی را فراموش نمی کند که جهان هستی، عالم اسباب و مسبّبات است و انسان برای رسیدن به مقصود خویش باید کمر همّت را ببندد و از طریقی که سنّت الهی است، مطلوب خویش را به دست آورد. امام صادق (علیه السّلام) در این باره می فرماید: «**أبی الله أنْ یجری الأشیاءَ اِلاّ بأسبابٍ**[12]؛ اراده ی خداوند، چنین تعلّق گرفته که هیچ چیزی جز بواسطه ی أسباب اش محقق نشود.».

بر همین اساس، شکستن شوکت متجاوزان و از بین بردن صاحبان ستم و گمراهی، محو کردن شبکه های دروغ پراکنی و انحراف و ویران ساختن مراکز بی دینی و بیدادگری، هدفی است که جز با پیمودن مسیری که قانون حاکم بر هستی پیش روی انسان های شایسته قرار داده، ممکن نخواهد بود.

این قانون، همان فراهم کردن اسباب و شرایط پیروزی حق بر باطل است که به تحقیق، مسیری است آکنده از سختی ها و دشواری ها. در روایتی از امام باقر (علیه السّلام) چنین رسیده است:

«... **لیس مِنّا أهلَ البیت أحدٌ یَدفعُ ضَیماً و لایَدعوا اِلَی حق اِلاّ صَرَعتهُ البلّیة...**؛[13] کسی از ما خاندان نیست که به دفع ستم یا فراخواندن به سوی حقّی برخیزد، مگر این که گرفتاری دامن گیرش می شود».

بنابراین، همان طور که حاکمانِ ستم پیشه ی دنیا، از ابتدای تاریخ تا کنون و از اینک تا هنگام برپایی حکومت عدالت پیشه ی حضرت مهدی (علیه السّلام) با ابزار معمولی و از مسیر

طبیعیِ حوادث (رویدادهای) روزگار، به قدرتِ رسیده‌اند و تازیانه‌ی ستم‌های پنهان و آشکار خویش را بر گُرده‌ی انسان‌های پاک سیرت فرود آورده‌اند،[۱۴] سقوط و نابودی و ذلّت آنان به دست حضرت مهدی موعود (علیه‌السّلام) نیز با ابزار و وسایل موجود در عالم هستی صورت خواهد گرفت.

آخرین فرستاده‌ی خدا، پیامبر گرامی اسلام (صلّی اللّهُ علیه‌وآله‌وسلّم) برای برپایی و تأسیس حکومت اسلامی خویش، همین مسیر را پیمود و با تلاش و کوشش، مشکلات و سختی‌ها را پشت سر نهاد و عزّت بندگان شایسته‌ی خدا را به ارمغان آورد. این، نکته‌ای است که امام باقر (علیه‌السّلام) در بخشی از سخنان خود به بشیر نبّال متذکّر آن می‌شوند. بشیر می‌گوید:

... لمّا قدمتُ المدینة، قلتُ لأبی جعفر (علیه‌السّلام): «أنهم یقولون أن المهدی لوقام لاستقامَت لَهُ الأمورُ عفواً، و لایُهریق محجمة دمٍ.». فقال: «کلاّ ! والذی نفسی بیده! لواستقامت لاَحدٍ عفواً، لاستقامت لرسول اللّه (صلّی اللّهُ علیه‌وآله‌وسلّم) حین أُدمیت رباعیتُه، و شُج فی وجهِهِ! کلاّ! والذی نفسی بیده! حتّی نمسَح نحن و أنتم العرق والعلق، ثم مسح جبهتَه».[۱۵]

هنگامی که به مدینه رسیدم، به امام باقر (علیه‌السّلام) عرض کردم: «آنان می‌گویند: "هنگامی که مهدی (علیه‌السّلام) قیام کند، کارها، به خودی خود، برای او سامان می‌گیرد و حتّی به اندازه‌ی حجامتی هم خون نمی‌ریزد".». حضرت فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جان‌ام به دست او است! اگر قرار بود کارها برای کسی به خودی خود سامان بگیرد، هر آینه، برای رسول خدا سامان می‌گرفت، در آن روز که دندان‌هایش شکست و صورت‌اش مجروح گشت! نه! قسم به آن که جان‌ام به دست او است! چنین نخواهد شد تا آن که ما و شما، عرق و خون را از چهره‌ی خود پاک کنیم.»، سپس به پیشانی خود دست کشید.

البتّه باید توجّه داشت که آن چه در این روایت شریف مورد اشاره قرار گرفته، گوشه‌ای از سختی‌ها و مشقّاتی است که یاوران امام زمان (علیه‌السّلام) باید به جان بخرند؛ چرا که سنّت جاری بر عالم هستی چنین اقتضا می‌کند که هدف، هر قدر بزرگ‌تر و با ارزش‌تر باشد، رسیدن به آن نیز سخت‌تر و مشکل‌تر خواهد بود و آدمی به اندازه‌ای که تلاش کند، نتیجه برداشت می‌کند. اگر قرار باشد که انسان‌های صالح، به دنبال برپایی حکومت عدلی - که ولایت الهی را در سرتاسر جهان

محقق سازد ـ باشند، باید به اندازه‌ی این هدف والا نیز تلاش کنند و سختی‌ها را هموار کنند؛ چرا که بدون شک، حکومتی با چنین آرمان بلند، آن هم در گستره‌ی جهان، به آسانی شکل نمی‌گیرد؛ زیرا، پر واضح است که حاکمان جهان خواری که زیر سایه‌ی سرپرستی شیطان، در طول تاریخ، ظلم‌ها و بیدادگری‌های خود را در پهنه‌ی زمین به اجرا در آوردند، در راه پایداری و استمرار تشکیلات شیطانی خویش، از هیچ کوششی دریغ نکنند و در برابر برپا کنندگان حکومت الهی به مخالفت برخواهند خاست و با ایشان به ستیز می‌پردازند، آن هم در موقعیّتی که شبکه‌ی بیدادگری متمردان و مستکبران دنیا، هر چه به زمان قیام امام عصر (علیه السّلام) نزدیک‌تر می‌شود، گسترده‌تر و قوی‌تر می‌گردد.

از سوی دیگر نیز هدف و آرمان لشکریان امام زمان(علیه السّلام) به مراتب بزرگ‌تر از هدفِ اطرافیانِ پیامبر اکرم (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) است؛ چرا که انقلاب حضرت مهدی (علیه السّلام) در ادامه‌ی همه‌ی انقلاب‌های انبیا است و تحقّق کامل همه‌ی آرمان‌ها، نویدها، و بشارت‌های آنان خواهد بود.

در حدیثی از امام باقر (علیه السّلام) این نکته‌ی حایز اهمّیّت، چنین مورد اشاره قرار گرفته است:

«عن أبی حمزة الثمالی، قال: سمعتُ أبا جعفر (علیه السّلام) یقول: «انّ صاحب هذا الأمر لوقد ظَهَر لَقِیَ مِن الناسِ مثلَ ما لقی رسولُ اللّهِ (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) وأکثر.»»[16]؛

ابوحمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر (علیه السّلام) شنیدم که می‌فرمود: «همانا، هنگامی که صاحب این امر [حضرت مهدی (علیه السّلام)] ظهور کند، از جانب مردم؛ با همان چیزی روبه‌رو می‌شود که رسول خدا روبه‌رو شد، بلکه ناملایماتی را که او می‌بیند بیش‌تر است.».

افزون بر این، باید دانست که تحمل این ناگواری‌ها، برای کسانی که می‌خواهند در دولت حضرت امام مهدی (علیه السّلام) از جمله‌ی یاران نزدیک آن حضرت باشند، شبانه روزی و به طور مستمر خواهد بود و این طور نیست که فقط در ابتدای نبرد با ستمگران و خون خواران جهان، مدّتی سختی بکشند و بعد از استقرار حکومت، در خوشی و نعمت به سر برند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السّلام) چنین وارد شده است:

... عن مفضل بن عمر، قال: کنتُ عند أبی عبداللّه (علیه السّلام) بالطّواف فَنَظَرَ اِلیَّ و قال لی: «یا مفضّل! مالی أراک مهموماً متغیِّر اللون؟»».

قال: قلتُ له: «جعلتُ فداک! نظری اِلی بنی عباس و ما فی أیدیهم من هذا المُلک والسلطان والجبروت،

فلوکان ذالک لکم لکُنّا فیه معکم.». فقال: یا مفضّل! أما لوکانَ ذالک لم یکن الاّ سیاسة اللیل و سَباحة النهار، وأکلُ الجشب ولبس الخشن شبه أمیرالمؤمنین (علیه‌السّلام)، والاّ فالنّار...[17]!»؛

مفضل می گوید: هنگام طواف نزد امام صادق (علیه‌السّلام) بودم که آن حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: ای مفضّل چه شده تو را غمزده و رنگ پریده می بینم؟ مفضل می گوید: عرض کردم: «فدایت شوم! در فکر بنی عباس و آن چه از پادشاهی و سلطنت و بزرگی در اختیار آنان است، بودم. می اندیشیدم که اگر آن ها در اختیار شما بود ما نیز در آن با شما شریک بودیم.». در این هنگام حضرت فرمود: «ای مفضّل! آگاه باش که اگر ما در چنین موقعیتی بودیم، نمی بود مگر بیداری شب و تلاش و رفت آمد روز، و خوردن غذای غیر مرغوب و پوشیدن لباس خشن، درست همانند امیرالمؤمنین [علی] (علیه‌السّلام)، و در غیر این صورت به آتش عقوبت می شدیم.».

در بیان دیگری از امام رضا (علیه‌السّلام) این طور رسیده است:

عن معمّر بن خلاّد قال: ذکر القائم (علیه‌السّلام) عند أبی الحسن الرضا (علیه‌السّلام) فقال: «أنتم الیوم أرخی بالاً منکم یومئذ.». قالوا: «کیف؟».

قال: «**لو قد خرج قائمنا (علیه‌السّلام) لم یکن الاّ العَلَق والعرق، والنوم علی السُّروج...[18]**»؛ معمر بن خلاد می گوید: در مجلس امام رضا (علیه‌السّلام) از امام قائم (علیه‌السّلام) یادی به میان آمد، آن حضرت فرمود: «شما، امروز [که امام تان قیام نکرده و حکومت را به دست نگرفته] در آسودگی و آسایش بیش تری نسبت به آن روز [که امام تان قیام می کند] قرار دارید.». از آن حضرت پرسیدند: «چه طور چنین است». فرمود: «هنگامی که قائم ما [اهل بیت] خروج کند، چیزی جز عرق ریختن و خون بسته شده‌ای [که از سختی کار بر پوست دست و صورت ظاهر می شود] و نیز خواب و استراحت بر روی مرکب‌ها نخواهد بود.».

بنابراین، جای دارد کسانی که در انتظار فرا رسیدن روزگار رهایی از چنگال زورگویان خون آشام و خوار کنندگان انسانیّت هستند، با بصیرتی تمام، دیده به راه آینده‌ای زیبا و روشن داشته باشند و با نور حاصل از این بصیرت، زیستن خویش را تکامل بخشیده و زندگی خود را مهیّای درک آن زمان سازند؛ چرا که حکومت سربلند دولت حضرت مهدی (علیه‌السّلام) نیز باید منزل ها و مراحلی را که قوانین و سنّت های الهی برای نظام آفرینش قرار داده است، طی کند، هر چند که در تمامی این مراحل، انقلاب و حکومت امام عصر (علیه‌السّلام) توأم با تأییدات غیبی نیز خواهد بود، همان طور که این امدادهای الهی برای امّت های پیشین که همسو با دین

خدا حرکت می کردند نیز بوده است.[۱۹]

ج) ضرورت:

با این که اساسی ترین وظیفه انبیاء و اولیاء و حجت‌های الهی را، هدایت جامعه ی بشری به سوی کمال مقصود و رهایی از منجلاب پست حیوانی و نجات از چنگال حاکمانِ ستم پیشه ی شیطان مدار، بایَد ارزیابی کرد و یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن و پیش رفت در جهت نیل به آن را از طریق به دست گرفتن زمام امور جامعه باید دانست، امّا باز هم مشاهده می شود که وقتی برای برخی از امامان معصوم(علیهم السلام) مسأله ی عهده داری حاکمیت ظاهری بر مردم مطرح می شود، ایشان از پذیرش آن سر باز زده و از قبول آن امتناع می کنند؛ با دقّت در روایات و بررسی منابع تاریخی، به این نکته می توان پی برد که یکی از اساسی ترین و عمده ترین علتهای عدم پذیرش حاکمیت و به دست گیری زمام امور جامعه در برهه های خاصی از زمان توسط امامان از اهل بیت پیامبر(علیهم السلام)، عدم وجود زمینه ی مناسب بوده است؛ چرا که اقدام به تشکیل و برپایی حکومت، پیش از فراهم آمدن زمینه های مناسب و مقدمات لازم آن، ثمره‌ای جز برباد رفتن طرح و نقشه های سرّی و روبه‌رو شدن با شکست و ناکامی را در پی نخواهد داشت که به دنبال آن از بین رفتنِ نخبگان نهضت، و قدرت و صلابت و هیبتِ بیشتر یافتنِ جبهه ی ستمگران نمایان می شود.

ایشان در برخی از روایات، اقدامِ پیش از موعِد و بدون ایجاد تمهیدات لازم را، به پرواز کردن جوجه‌ای نورس که هنوز پر و بال لازم جهت پریدن را پیدا نکرده، تشبیه نموده‌اند:

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: «**مَثَلُ خروج القائِمِ منّا أهل البیت، کَخُروجِ رسول اللّه(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)، و مَثَل مَن خَرَج مِنّا اهل البیت قبل قیام القائِمِ، مَثَل فَرخٍ طارَ فَوَقَع مِن وکرِهِ فَتلاعَبَتْ بِهِ الصبیان**» (قیام قائم ما اهل بیت، همانند قیامِ رسول خدا(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) است [که آن حضرت بعد از انجام مقدمات لازم، از مردم یثرب پیمان بر ایجاد حکومت در مقابل مشرکان را گرفت] و آن کس که از ما خاندان، قبل از قیام قائم، به پا خیزد، بسان جوجه‌ای می ماند که [بدون داشتن بال پرواز] پرواز کند و از آشیانه ی خود فرو افتد و در نتیجه دستخوشِ بازیچه ی کودکان گردد).[۲۰]

و در همین راستا نیز روایاتی که شیعیان را از عجله و شتابزدگی در امر اهل بیت(علیهم السلام)،

باز می دارند، مورد تحلیل قرارمی گیرند؛ چرا که تعجیل به معنای طلبِ پیش از موعد و قبل از فراهم آوری زمینه های لازم است که نتیجه اش ناکامی و دوری از هدف خواهد بود؛

عبدالرحمن بن کثیر می گوید: نزد امام صادق(علیه السّلام) بودم که مهزم اسدی به محضر حضرت شرف یاب شد و عرض کرد: جانم فدای شما باد! زمان این امری که در انتظارش هستید [قیام قائم(علیه السّلام)] چه وقت خواهد بود؟ به درستی که مدت آن طولانی گشت. حضرت در پاسخ فرمودند: «**یا مهزم کذب الوقّاتون و هلک المستعجلون، و نَجا المُسلِّمون، واِلینا یصیرون**» (ای مهزم! دروغ گفتند آنان که [برای امر ما] وقت تعیین نمودند، هلاک شدند آنان که عجله کردند، و نجات یافتند کسانی که خود را تسلیم کردند و به سوی ما برگشتند).[۲۱]

آن چه گذشت به روشنی حکایت گر آن است که وجود زمینه برای اقدام جُهتِ به دست گیری زمام جامعه ی بشری، از ضرورتی انکارناپذیر برخوردار بوده و دست زدن به هر گونه اقدام نابجایی ثمره ای جز ناکامی را به دنبال نخواهد داشت.

امّا در این باره باید توجه داشت که «برپایی یک حکومت جهانی با رنگ الهی، آن هم در تمام زمینه ها، نیازمند چه عوامل و شرایط و اسباب و زمینه هایی است که با حاصل شدن آن ها، پی ریزی و تشکیل چنین حکومتی امکان خواهد داشت؟».

شاید بتوان شرایط ظهور و اسباب برپایی حکومت عدل جهانی را در چهار عامل خلاصه کرد:

۱.قانون مدوّن و جامع و حکیمانه ای که بتواند منشورِ اداره ی جامعه ی بشری قرار گیرد.

۲.رهبر عادل و مدبّر و توان مندی که انقلاب را هدایت کند، به پیروزی برساند و پیرو آن اداره ی حکومت جهانی را بر عهده گیرد.

۳.آمادگی پذیرش جامعه ی جهانی و فراهم بودن زمینه های مناسب اجتماعی در جهت پشتیبانی از حکومت.

۴.تعداد کافی فرمانبرداران ویاوران آگاه و کارامد برای کمک رسانی به رهبری و تشکیل و اداره ی هسته ی مرکزی حکومت.

در این میان، دو عامل نخست، با نزول قرآن و وجود آخرین وصیِّ بر حق

پیامبر مکرّم اسلام، یعنی حضرت بقیّةالله الاعظم مهدی موعود (علیه السّلام) تاءمین شده است، امّا دو عامل دیگر، شرایطی هستند که باید تحقّق پیدا کنند.

فصل دوم ـ فراهم بودن زمینه‌ی اجتماعی

در فلسفه‌ی تاریخ اسلامی، انسان‌ها، معمار سرنوشت جامعه و تاریخ‌اند. ایشان، محور دگرگونیِ اوضاع اجتماعی هستند. با خودِ آنان است که بتوانند جامعه‌ی خویش را از وضع بد و نامناسب به کیفیّت خوب و مناسب برسانند و یا برعکس.

با دقّت در آیات قرآن کریم و بررسی سرگذشت اقوام پیشین، به روشنی می‌یابیم که سنّت الهی چنین مقرّر شده که ایجاد هر گونه تغییر و تحوّلی برای جوامع انسانی، به دست خود انسان‌ها و با اراده و خواست آنان امکان‌پذیر است. همان طور که سرنوشت یک انسان، در گروِ چگونگی فعّالیّت‌ها و کارهای او است، سرنوشت یک جامعه نیز بسته به کارکرد جمعی افراد است. خداوند متعال در آیه‌ی یازدهم از سوره‌ی مبارک رعد، این قانونِ حاکم بر جوامع بشری را چنین بیان می‌فرماید: **(اِنّ الله لایُغیِّر ما بقومٍ حتّی یغیِّروُا ما بأنفسهم)**؛ خداوند، سرنوشت هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنان آن چه را در جانشان است، تغییر دهند.

نیز در آیه‌ی پنجاه و سوم از سوره‌ی شریف انفال می‌فرماید: **(ذالک بأنّ الله لم یک مُغیِّراً نعمةً أنعَمَها علی قومٍ حتّی یُغیِّروا ما بأنفسهم)**؛ این به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروه و امّتی داده، تغییر نمی‌دهد جز آن که آنان آن چه در جانشان است را تغییر دهند.

از کلمات «قوم» و «أنفسهم» در این دو آیه شریف، می‌توان چنین استفاده کرد که اراده‌ی جمعی جامعه، فراهم کننده‌ی بسترهای گوناگونی است که در سرنوشت آن اجتماع تأثیر بسزایی دارد. در واقع، تغییر زیرساخت‌های ارزشی جامعه، بستر و زمینه‌ی مهمّی در دگرگونی اوضاعِ اجتماعی است. این تغییر از درون اندیشه و جان انسان‌ها نشئت می‌گیرد و آغاز می‌شود و سپس اراده‌ی نوِ اجتماعیِ مناسب با آن اندیشه و آرمان، به دنبالش بروز پیدا می‌کند.

بنابراین، جهت تکامل جامعه و در نهایت رسیدن به یک نتیجه‌ی مطلوب اجتماعی، فراهم آوردن برخی از زمینه‌های اجتماعی، امری اجتناب‌ناپذیر است.

زمینه‌های اجتماعی: آثار و نتایج

۱. ابتلا به عذاب

مطالعه‌ی سرگذشت اُمّت‌های گذشته نیز به ما می‌نمایاند که جوّ حاکم بر فضای جامعه، بستر ساز ابتلا به سختی‌ها و عذاب‌ها یا بهره‌مندی از آسایش‌ها و نعمت‌ها بوده است. در ماجرای قوم حضرت صالح، علی نبینا و علیه السلام، می‌بینیم که مباشرتِ به گناه ـ که همان پی کردن شتر الهی بود ـ به دست یک نفر صورت گرفت، ولی از آن جا که فضای کلّی جامعه، حاکی از رضایت عموم مردم از کار او بود، عذاب بر تمام قوم نازل شد.[۲۲]

۲.تعیین حاکم و نوع حکومت

تشکیل حکومت و تعیین حاکم و چگونگی اداره‌ی امور جامعه نیز از جمله اموری است که در مکتب اسلامِ اصیل که بر مبنای قوانین و سنّت‌های الهی شکل گرفته، بر عهده‌ی خواست مردم گذاشته شده است. این مردم هستند که در پرتو اراده‌ی خویش، حکمرانِ جامعه را تعیین می‌کنند. در این رابطه، اسلام، از هر گونه تحمیلی که منجر به استبداد و سلب اختیار از جامعه شود، دوری می‌جوید. همچنان که در قانونِ حاکم بر هستی، چنین ثبت شده است که تک تک افراد بشر در تعیین مسیر زندگی و سرنوشت خود، مختار هستند و هیچ گونه جبری بر آنان نیست، جامعه‌ی بشری هم در تعیین سلطانِ و ولیّ خویش که مسیر حرکتِ اجتماع را مشخّص می‌کند، مختار است. (البته لازم به یادآوری است که هیچ گاه، تعلّق اراده‌ی جمعی جامعه بر امری، دلیل بر حقّانیت آن امر نیست).

بر همین اساس، ضروری ترین امر، قبل از تشکیل هر نوع حکومتی در جامعه، فراهم کردن زمینه‌ها و بسترهای متناسب با آن حکومت، جهت پذیرش مردمی است؛ چرا که ساختار حکومتِ مطلوبِ مردم، در جامعه به نحوی شکل می‌گیرد که افکار عمومی اجتماع، تحمّل پذیرش آن را داشته باشند. قرآن کریم در آیه‌ی یازدهم از سوره‌ی رعد هر گونه تغییر و تحوّل اساسی در جامعه را منوط به تحوّل جان انسان‌های آن جامعه می‌داند و این، نشان آن است که نظام نامه‌ی دگرگونی‌ها و انقلاب‌ها، پی ریزی شده بر اساس اراده‌ی انسان‌ها است، اراده‌ای که از حالات روحی متناسب با آنان، نشئت گرفته است. کلمه‌ی (حتّی یغیّروا ما بأنفسهم) به این نکته اشاره دارد.

بی گمان مراد از «نفس» در این آیه شریفه، «شخص آدمی» که تشکیل یافته از پیکر و روح است، نمی‌باشد. چنان که در آیه ۳۲[۲۳] سوره مبارکه مائده مورد اشاره قرار گرفته است. بلکه معنایی که از این کلمه در آیه یازدهم سوره رعد اراده شده، همان «روح» و «جان» انسان است که بدون بدن نیز به موجودیت خود ادامه می‌دهد و در مراحل مختلف زندگی حالات

گوناگونی به خود می گیرد و همین امر سبب تغییر اندیشه ها و خواست ها به تناسب تغییر حالات روحی می شود. آن چه محل دقت می باشد، این است که «تغییر جان» در مرحله ی نخست، تغییر حالات روحی است. وقتی چنین تغییری در انسان انجام پذیرفت، بی تردید، تغییر نظام ارزشی را به همراه دارد و همین امر، در خواست های متناسب با خود را نیز به دنبال خواهد داشت و در ادامه، امواج این تغییر به جامعه و در نهایت به ساختار حکومت نیز تسرّی پیدا می کند.

این، امری است که از آغاز حکومت اسلام تا کنون به روشنی قابل مشاهده است. ما، به اندازه ی مجال این نوشتار، به دو نمونه ی تاریخی، اشاره می کنیم:

الف) حکومت رسول خدا صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم

رسول خدا، صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم، برای پی ریزی ارکان حکومت اسلامی در یثرب، نخست، زمینه ی پذیرش آن را با بیعت عقبه ی اوّل، در میان مردمِ آن سامان ایجاد فرمود[۲۴] ـ بیعتی که مفاد آن، دایر مدار مسائل اخلاقی اسلام بود ـ و بعد از آن که مردم و سرانِ قبایل ـ که نبض اجتماع را به دست داشتند ـ آمادگی خویش جهت پذیرش بیش تر احکامِ اسلام را نشان دادند، آن حضرت با پیمانِ عقبه ی دوم، ارکان حکومت اسلامی را پایه گذاری کردند.[۲۵]

ب) حکومت حضرت علی علیه السّلام

بعد از رحلت پیامبر بزرگوارِ اسلام، صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم، نیز ساختار حکومت و تعیین حاکمان جامعه، به گونه ای شکل گرفت که اراده ی مردم در آن دخیل بود. با اینکه بدون هیچ مبالغه ای می توان گفت، همه ی مردم یقین داشتند که جانشین بر حقِ رسول خدا (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)، حضرت علی (علیه السّلام) است و هیچ کس مانند او لیاقت و شایستگی به دست گرفتن زِمام امور مسلمانان را ندارد، امّا از آن جا که به علل گوناگون، عزمِ خویش را بر قبولِ حاکمیّت آن حضرت، جزم نکردند، حضرت علی (علیه السّلام) با تمام شایستگی، خانه نشین شد.

جناب سلمان فارسی، رحمه اللّه، در ضمنِ گزارشی از اوضاع جامعه ی مدینه، پس از رحلت رسول اکرم (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)، علتِ روی کار نیامدنِ امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) را چنین بیان می کند:

... و کانَ علی ابن ابی طالب (علیه‌السّلام) لمّا رأی خذلان الناس له و تَرکهم نصرتهِ و اجتماع کلمة الناس مع أبی بکر و طاعتهم له و تعظیمهم له، جلس فی بیتهِ[۲۶]؛ هنگامی که حضرت علی (علیه‌السّلام) بی اعتنایی مردم نسبت به خویش را مشاهده کرد و دید که ایشان از یاری‌اش کناره‌گیری کردند و همگی به گِرد ابوبکر جمع شدند، و سر به طاعت و بزرگداشت او فرود آوردند، ناگزیر شد که در خانه بنشیند و زمام حکومت را واگذارد.

این، در حالی است که وقتی بعد از گذشت بیست و پنج سال، امیرالمؤمنین (علیه‌السّلام) زمام حکومت و امور جامعه را به دست گرفت، طیّ سخنانی شیوا، یکی از عمده‌ترین علّت‌های آن را حضور مردم و خواست جامعه‌ی معاصر معرفی کرد و فرمود:

... فما راعَنی اِلاّ والنّاسُ کعُرفِ الضبُعِ الی، یَنثالون عَلیّ مِن کُلّ جانبٍ، حتّی لَقَد وُطِیءَ الحَسَنان، وَشُقّ عِطفَایَ، مجتمعین حَولی کرَبیضَةِ الغنم...[۲۷]؛ ازدحام فراوانی که مانند بال‌های کفتار بود، مرا به قبول خلافت وا داشت. آنان، از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشم‌ام، دو یادگار پیغمبر، حسن و حسین (علیهماالسلام) زیر پا لگدمال شوند! چنان جمعیّت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رَنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد! مردم، همانند گوسفندانی گرگ زده که دور چوپان جمع شوند، مرا در میان گرفتند...

و در قسمت دیگری از همین خطبه می‌فرماید:

... لولا حضور الحاضر... لاَ لقیتُ حَبلَهَا علی غارِبِها و لَسَقَیتُ آخِرها بکأسِ أوّلها...؛ اگر نه این بود که جمعیّت بسیاری گِرداگِردم را گرفتند... هر آینه، مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌کردم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم...

آری! همان زمینه‌ی اجتماعی و اراده‌ی عمومی مردم که باعث شد آن حضرت بیست و پنج سال از اداره‌ی امور جامعه کنار بنشیند، در زمانِ دیگری، سبب شد که حجّت خدا، حجّت را بر خویش تمام شده بیابد و وظیفه را در ورود به عرصه‌ی حکومت بداند.

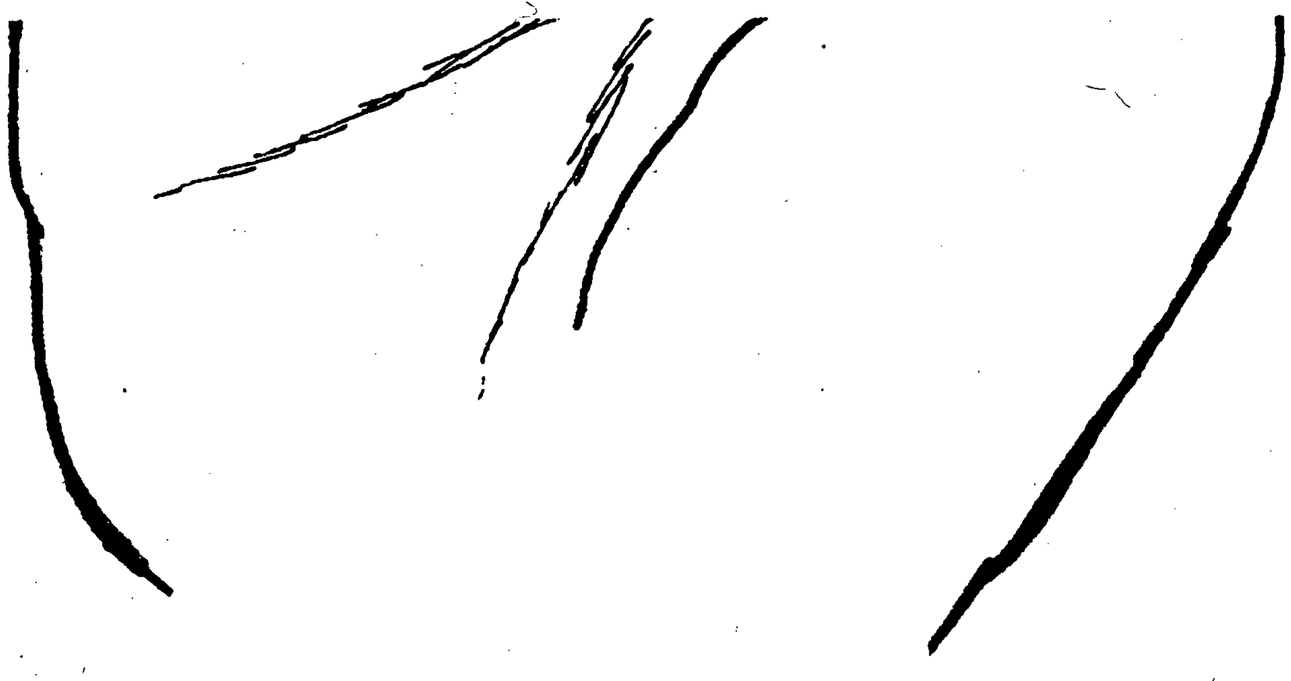

زمینه‌های اجتماعی و دولت حضرت مهدی (علیه‌السّلام)

با این بیان روشن شد که سنّت و قانونِ الهی بر

جوامعِ بشری چنین مقرّر گشته که سرنوشت هر جامعه‌ای بسته به رویکرد و اراده‌ی آن جامعه باشد، بدین معنا که اراده‌ی جمعی مردم سببِ پدید آمدنِ زمینه‌ها و بسترهایی می‌شود که این زمینه‌ها فضای متناسب با خود را به دنبال می‌آورند و در نتیجه، سرنوشت جامعه به گونه‌ای رقم می‌خورد که فضای حاکم بر جامعه مقتضی آن است و از آن جا که لازمه‌ی هر قانونی، قابلیّت تکرار آن است، بدین معنی که هر گاه سبب محقق شود، اقتضای قانون، آن است که مسبب و نتیجه نیز تحقّق یابد، در می‌یابیم که اگر انسان‌های صالح و پاک سیرت به دنبالِ برقراری حکومت جهانی عدل گستری هستند که ریشه‌ی هر گونه ظلم و ستم را برکند و پرچم زیبای ولایت اللّه را در سراسر گیتی به اهتزاز درآورد، باید در نخستین گام زمینه‌های اجتماعی لازم را فراهم سازند؛ چرا که آخرین پیشوای الهیِ انسان‌ها، به منظور هدایت مردم به سر منزل و کمال مطلوب، زمام چنین حکومتِ جهانی را به دست می‌گیرد، و این امر در صورتی امکان خواهد داشت که مردم آماده‌ی بهره‌گیری از این هدایت الهی باشند، و در صورتی که چنین زمینه مساعدی در اجتماع وجود نداشته باشد و مردم در مقام پذیرشِ دستورهای هدایت کننده‌ی آن امامِ همام نباشند، ظهور پیشوای آسمانی و منجی امّت‌ها در میان چنین مردمی، ثمری نخواهد داشت، همان طور که وجود حضرت علی (علیه السّلام) در میانِ مردم زمان خود، بدون وجود زمینه‌ی مساعد برای بهره‌گیری از هدایت‌های آن حضرت، نتیجه‌ای به دنبال نداشت.

در برخی از روایات، با زبانِ خبر از آینده، به این زمینه سازی اشاره شده است. از جمله‌ی آن‌ها حدیثی است از رسول خدا (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) که در آن چنین آمده:

یَخرُجُ أُناسٌ مِن المشرق، فیُوَطؤون للمهدی یعنی سلطانه[28] از مشرق زمین، مردمانی خروج می‌کنند و زمینه ساز حاکمیّت مهدی موعود (علیه السّلام) می‌گردند.

همان طور که ملاحظه می‌شود، پیام آور خدا با این بیان نورانی، در ضمنِ خبر از آینده، ظهور مهدی موعود (علیه السّلام) را مترتّب بر فراهم بودن زمینه‌های لازم جهت حکومت و سلطه‌ی آن حضرت بر کُره‌ی خاکی می‌داند و این در حالی است که هر انقلاب و حکومتی که برای هدفی معیّن برپا می‌شود، در صورتی امکانِ پیروزی دارد که زمینه‌ی آن از هر جهت فراهم باشد و اوضاع به طور کامل آماده و مهیّا باشد.

یکی از عوامل و زمینه‌های مهم پیروزی، آن است که عموم ملّت، خواهان آن حکومت

باشند و اراده‌ی جمعی ایشان بر تاءیید و پشتیبانی آن قرار گرفته باشد، و از آن جا که حکومت حضرت مهدی (علیه السّلام) یک حکومت جهانی است، به تبع، مساعد بودنِ زمینه‌ی عمومی جهان را نیز می طلبد.

در ادامه، به برخی از نشانه های فراهم آمدن این زمینه، که در واقع مراحل مختلف ایجاد زمینه اجتماعی هستند، اشاره می کنیم:

۱.محبوبیّت اجتماعی

در دوران پیش از ظهور که یأس، سایه‌ی سیاه خویش را بر وجودِ بشریت می گستراند، خصیصه‌ی آینده‌نگریِ انسان، خسِّ امید را، ناخودآگاه، از دلِ انسانیّت های مدفون می رویاند و آدمی را به «روزی دیگر» بشارت می دهد.

بی گمان، نسلی که دچار یأس ها و سرخوردگی ها است، در پیِ دیدنِ روزی خواهد بود که تمامی استعدادهای نهفته‌اش شکوفا شود، و همه‌ی انسان ها در پهنه‌ی زمین به جایگاه حقیقی شان برسند.

رهاورد بررسی ها نشان می دهد که تمامِ تلاشِ امامان هدایت (علیهم السّلام)، در این جهت مصروف می شده که در زمانی که یأسِ از دنیا و حاکمان آن بر شیعیان سیطره پیدا می کرده، مراقب باشند تا نه تنها این ناامیدی به ناحیه‌ی رحمت الهی سرایت نکند، بلکه چراغ امید به کارسازی و فرج و گشایش امور از جانب پروردگار متعال را در دل پیروان شان فروزان تر کنند. در روایتی از امام هشتم (علیه السّلام) چنین رسیده:

ما أحسن الصبر، وانتظار الفرج... فعليكم بالصبر؛ فإنّه إنّما يَجيىءُ الفرج على اليأس...؛[۲۹] چه نیکو است صبر و انتظار گشایش امور را کشیدن... پس بر شما است که صبر پیشه کنید؛ به درستی که فرج، آن گاه می آید که ناامیدی فراگیر گشته باشد.

در فضای مالامال از یأس و ناامیدی و سرخوردگی انسان ها، آشنایی با آینده‌ی سبز و پر نشاط از مجرای بشارت ها و پیش بینی های قطعی و تخلّف ناپذیر انبیا و اولیای الهی، آدمی را در پی رسیدن به منجی و مُصلحی حقیقی می دارد. این حالت، در مرحله‌ی نخست، «تمایلی» بیش نیست، امّا با شناخت بیش تر نسبت به اوصاف متعالی و آرمانی آن مصلحِ موعود و حکومت اش، در کنارِ رویارویی با واقعیّت های وحشت ناک و تلخ و نابه هنجار عصر پیش از ظهور، رفته رفته به «محبّت» و «دوست داشتن» رکن اصلی آن حکومت اصلاح گر، یعنی قائد و رهبر نهضت، مبدّل می شود. این جا است که این سخن در جای گاه معنا و مفهوم واقعی

خویش قرار می گیرد:

«**اِنّه لایخرج حتّی لایکون غائبٌ أحبّ اِلی الناس منه، مِمّا یلقون من الشر**[۳۰]؛ به درستی که [مهدی موعود (علیه السّلام)] قیام نمی کند تا زمانی که هیچ غایبی نزد مردم محبوب تر از وی نباشد. و این به خاطر شرارت ها و ناروایی هایی است که مردم دیده اند.

اهمّیّت عنصر محبوبیّت اجتماعی تا به آن جا است که وقتی به تاریخ می نگریم، هیچ حکومتی را نمی یابیم که گفته باشد: «متکی بر ستم و سرکوب، بر مردم اِعمال حاکمیّت می کند.».

محبوبیّت اجتماعی که آمد، به دنبال خود مقبولیّت را می آورد و با آمدن مقبولیّت، مردم، مُلتمِسانه، حاکم را بر اِعمال حکومت بر خویش دعوت می کنند. نمونه ی بارز این مطلب را در ماجرای بیعت مردم با حضرت علی (علیه السّلام)، مشاهده می کنیم.[۳۱] البته، متون رسیده درباره ی نحوه ی بیعت مردم با حضرت مهدی (علیه السّلام) نیز خالی از این معنا نیست.[۳۲]

به خاطر فراهم بودن همین زمینه ی اجتماعیِ مناسب، وقتی امام عصر (علیه السّلام) ظهور می کند، مردم، با تمام خوش حالی و در نهایت احترام، از آن حضرت استقبال می کنند. مرحوم سید بن طاووس، رحمه اللّه، در نقلی چنین آورده:

لایخرج المهدی حتّی یُقتل النفسُ الزکیّة. فاِذا قتلتِ النفسُ الزکیّة غضب علیهم أهل السماء و أهل الأرض، فأتی الناسُ المهدی و زفوّها اِلیه ما تزّف العروس اِلی زوجها لیلةَ عِرسها[۳۳]؛ حضرت مهدی (علیه السّلام) قیام نمی کند تا زمانی که نفس زکیّه به شهادت می رسد. پس هنگامی که نفس زکیه کشته شد، اهل آسمان و زمین، بر قاتلان او خشم ناک می شوند. در این هنگام است که مردم، گِرد مهدی (علیه السّلام) جمع می شوند، و او را همانند عروسی که شب زفاف به سوی خانه ی شوهر می برند، برای حکومت می آورند.

بی گمان تعبیر «زفوها اِلیه...» حاکی از اشتیاق شدید مردم به حکومت حضرت مهدی (علیه السّلام) و فراهم بودن زمینه ی بی نظیر اجتماعی قبل از ظهور است که به هنگام ظهور، این گونه از حکومت آن حضرت استقبال می شود. و همانطور که از متن روایت ظاهر است این زمینه ی اجتماعی پس از بروز ظلمی آشکار که در قالب شهادت نفس زکیه پدید آمده، در جامعه ایجاد می گردد، بر همین اساس می توان علت رویکرد مردم به حکومت مهدوی را در ادامه سرخوردگی ایشان از ظلم و فساد دیگران ارزیابی کرد.

مرور روایاتی که در این باره وارد شده اند به ما می نمایاند که عنصر محبوبیّت، در بستر

سازی برای حکومت حضرت مهدی(علیه السّلام)، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در بیانی از قتاده چنین رسیده است:

المهدی خیرالناس... محبوبٌ فی الخلایق...[۳۴]؛ حضرت مهدی (علیه السّلام) بهترین مردم است... او، محبوب نزد خلایق است.

در تعبیر دیگری از اهل سنّت این طور آمده است:

اِذا نادی منادٍ من السماء: «اِن الحق فی آل محمد»، فعند ذالک یظهرالمهدی علی أفواه الناس و یشربون حُبّه فلایکون لهم ذکر غیره؛[۳۵] هنگامی که ندا دهنده‌ای از آسمان فریاد زند: «حق در آل محمد (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) است.»، پس در آن زمان مهدی ظاهر می شود و محبّت او در دل مردم جای می گیرد به طوری که در یاد هیچ کس، غیر او نخواهد بود.

در نقل دیگری، مقدار اشتیاق مردم به آن حضرت، با تشبیه به شدت شوق و دل بستگی شتر ماده‌ای به فرزندش بیان شده:

... فیبلغ المؤمنین خروجه فیأتونه مِن کلّ ارض، یحنّون الیه کما تحنّ الناقة الی فصیلها...؛[۳۶]

هنگامی که خبر خروج حضرت مهدی (علیه السّلام) به انسان های مؤمن می رسد، از هر سرزمینی به سوی او روانه می شوند و با اشتیاق به سوی او می شتابند، همان طور که شتر ماده به طرف فرزند خود می رود.

۲.عطش و شیفتگی

انسانی که برای رسیدن به سعادت و خوش بختی به هر دری زده و هر راهی را پیشِ رو گرفته، ولی هر چه بیش تر تلاش کرده، بسته بودن درها و بن بست بودن راه ها برای اش یقینی تر گشته است، اشتیاق به برپایی حکومت منجی موعود (علیه السّلام) در وجودش شعله ورتر می شود. تداوم این حالت، روح آدمی را به مرحله‌ای جدید می رساند که آن، عطش و شیفتگی است. اگر در جامعه ی بشری، این عطش پدید آید، مرحله‌ای مهم از زمینه های اجتماعیِ

ظهور، فراهم شده است.

شاید بتوان سبب تکرار جمله‌ی «**یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما مُلِئتْ جوراً و ظلماً**» را در همین نکته دانست؛ چرا که بشر، از روزی که پا به عرصه‌ی زمین گذاشته و در پرتو زندگی اجتماعی خود، برای پیشبُرد أهداف انسانی خویش، سر به فرمان حاکمان و زمامداران نهاده است، امیدوار بوده که این حاکمانِ زورمند جلو تعدّیات را بگیرند و جامعه‌ای صالح و به دور از هر گونه ظلم و ستمِ پیدا و پنهان بسازند، امّا نه تنها به این خواسته‌ی برخاسته از عمقِ جانِ خویش نرسیده، بلکه روز به روز شاهد گسترش ظلم و ستم‌های گوناگونی بوده است. از این رو، هر گاه که با پدیده‌ی ناروایی روبه‌رو می‌شود، از اعماق وجود آرزوی درک روزگاری را می‌کند که با روی کارآمدن مردی الهی، روحِ عدالت در کالبد جامعه‌ی بشری دمیده شود. این، همان زمینه‌ی مساعد و بستر مناسب برای پذیرش حکومت جهانی حضرت مهدی موعود (علیه السّلام) است که باید در وجود تمامی جامعه‌ی بشری رسوخ کند.

هر چند که روبه‌رو شدن با پدیده‌ی نابه‌هنجار ظلم و جور، انسان را از سویی آزرده خاطر و رنجور می‌کند، امّا از سوی دیگر، نور امید و عطش زندگی در آینده‌ای حتمی و موعود که اثری از ظلم و جور نخواهد داشت را در دل او فروزان می‌کند و همین امر سبب می‌شود تا لحظه به لحظه، محبّت و دوستی و اُنس با حضرت مهدی (علیه السّلام) و حکومت او در جانِ آدمی شدّت یابد، و رفته رفته این شدّت به عطش و شیفتگی مبدّل شود.

در روایتی از رسول خدا (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)، چنین آمده:

«**ینزل بأُمّتی فی آخرِالزمانِ بَلاءٌ شدیدٌ مِن سُلطانِهِم لم یُسمَع ببلاءٍ أشد منه حتّی تضیق علیهم الأرض الرحبة حتّی تملاء الارض جوراً و ظلماً، لایجدالمؤمن ملجاءً یلتجیء الیه مِن الظلم، فیبعث اللّهُ عزوجلّ رجلاً مِن عترتی فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئتْ جوراً و ظلماً یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الأرض**[37]؛ در آخر الزمان، بر امّت من، بلای شدیدی ـ که تا آن زمان بلایی شدیدتر از آن شنیده نشده ـ از جانب سلطان و حاکم ایشان وارد می‌شود، به حدّی که زمین با آن همه گستردگی‌اش بر آنان تنگ می‌شود و مالامال از ستمِ آشکار و پنهان می‌گردد. انسان مؤمن، پناهگاهی پیدا نمی‌کند که بدان پناه برد. در این وقت است که خداوند عزّوجلّ، مردی از خاندان مرا بر می‌انگیزد تا زمین را پُر از قسط و عدل سازد، همان گونه که لبریز از ظلم و جور گشته بود، به طوری که ساکنین آسمان و زمین، از وی راضی می‌شوند.

این روایت، به روشنی، نشان می‌دهد که دوری جامعه از رهبر الهیِ عادل، و گرفتار آمدن

آن در چنگال سردمداران بیدادگر، موجب بروز ظلم و فساد در همه‌ی زمینه‌ها می‌شود و همین فساد، باعث سختی و مشکلی و پدید آمدن تنگناهای غیر قابل رفع در زندگی بشر می‌گردد. در نتیجه، سبب تشنگی انسان‌های مؤمن به ظهور مصلح واقعی می‌گردد.

از حذیفه، درباره‌ی وضعیّت جامعه‌ی بشری در هنگام قیام حضرت مهدی (علیه السّلام) چنین رسیده:

... انّه لایخرج حتّی لایکون غایب أحب اِلی الناس مِنه مِمّا یلقون مِن الشّر؛[۳۸] به درستی که [مهدی موعود (علیه السّلام)] قیام نمی‌کند تا زمانی که هیچ غایبی نزد مردم محبوب‌تر از وی نباشد، و این به خاطر شرارت‌ها و ناروایی‌هایی است که به مردم رسیده است.

۳.اضطرار

از بررسی روایات می‌توان چنین به دست آورد که «اضطرار»، تبلور فراهم آمدنِ همه‌ی آمادگی‌ها و زمینه‌ها است. انسانِ مضطر، دنیا را باتمام وسعت‌اش، تنگ احساس می‌کند و زرق و برقِ فریبنده‌ی ظاهرِ قدرت‌های شیطانی، او را غافل نمی‌کند. بر عکس، انسان‌هایی که زندگی در کاخ‌های سر به فلک کشیده و بهره‌مندی از مال و منال فانی و عیش و نوش زودگذر دنیا، خط پایان آرزوهایشان را ترسیم کرده است، کجا به دنبال جایگاهی در کنار مهدی موعود (علیه السّلام) خواهند بود؟

انسانی که خود را یافت و ارزش جان خویش را بیش‌تر از آن دید که در چند روزه‌ی دنیا تباه‌اش سازد، قدم نهادن در خیمه‌ی محبوب دل‌ها و زندگی در روزگار شیرین ظهور را پایان آرزوهایش قرار می‌دهد و این حالت، نه فقط یک آرزوی بی ریشه، بلکه فراتر از عطشی است که جان آدمی را به لرزه در می‌آورد و لحظه به لحظه او را در پی رها شدن از وضعیّت کنونی می‌دارد.

در کلامی که از رسول خدا (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) پیش از این نقل شد این نکته، نمایان است. آن حضرت فرمود:

ینزل بأمتی فی آخر الزمان بلاءٌ شدیدٌ مِن سلطانِهِم لم یُسمَع بِبَلاءٍ أشدّ مِنه حتّی تضیق علیهم الأرض الرحبَة حتّی تملأ الأرض جوراً و ظلماً لایجد المؤمن مَلجاءً یلتجیءُ اِلیه مِن الظلم، فیبعث اللّه عزوجل رجلاً مِن عترتی...[۳۹]؛ در آخر الزمان، بر امّت، من بلای شدیدی ـ که تا آن زمان بلایی شدیدتر از آن شنیده نشده ـ از جانب سلطان و حاکمِ ایشان وارد می‌شود، به حدّی که زمین با آن همه گستردگی‌اش بر آنان تنگ می‌شود و مالامال از ستمِ آشکار و پنهان می‌گردد.

انسان مؤمن، پناهگاهی پیدا نمی کند که بدان پناه برد. در این وقت است که خداوند عزّوجلّ، مردی از خاندان مرا بر می انگیزد... .

در این بخش از حدیث شریف، ظهور حضرت مهدی (علیه السّلام) بر این مترتب شده که انسان مؤمن بیابد که هیچ پناهی برای او وجود ندارد!

از این سخن، چنین استفاده می شود که زمینه ی اجتماعی که عاملِ فرا رسیدن زمان ظهور است، وقتی کار ساز است که همراه خواست قلبی انسان های مؤمن، باشد. به عبارت دیگر، انسان های منتظر، باید به مرحله ای برسند که به تحقیق یقین کنند برای نجات از گرداب مهالک، هیچ پناهی جز حکومت مهدیِ آل محمد، (علیهم السّلام) نیست.

این، مطلبی است که با تعبیرهای گوناگونی در روایات مورد تأیید قرار گرفته در روایتی ابوسعید خدری از وجود مقدّس پیامبر گرامی اسلام(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) چنین نقل می کند:

تأوی الیه اُمّتُه کما تأوی النحل اِلی یعسوبها[40]؛ امّت حضرت مهدی (علیه السّلام) به سوی او پناه می برند، همان طور که زنبور [از ترس دیگران] به ملکه ی خویش پناه می برد.

بنابراین، رسیدنِ جامعه به مرحله ای که در آن، همه ی مردم یک دل و یک صدا، خواهانِ حکومت حضرت مهدی(علیه السّلام) باشند و با تمام وجود، اضطرار خویش را به حضرت اش فریاد زنند و آماده ی یاری و جانبازی در رکاب او برای رسیدن به اهداف والای وی باشند، از جمله عواملی است که توقّع ظهور، بدونِ آن، امری است نه چندان نزدیک به واقع.

بر همین اساس است که وجود مبارک اش در توقیع شریف چنین می فرماید:

ولو أن أشیاعَنا ـ وَفّقَهُم اللّه لِطاعتِهِ ـ علی اجتِماعِ القلوب فی الوفاءِ بالعهد علیهم لَما تأخر عَنهم الیُمنُ بِلقائِنا، ولَتَعَجلَتْ لهم السعادةُ بمشاهدتنا علی حق المعرفة وصِدقِها مِنهم بِنا[41]؛ اگر دل های شیعیان ـ که خدا بر طاعت خویش موفق شان دارد ـ بر وفای به عهدی که بر آنان بود، متّحد و استوار می بود، هرگز یُمن دیدار [و همنشینی] ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و به تحقیق که خوش بختی دیدار ما با معرفتی ثابت و پا برجا به سوی آنان روی می آورد.

این، در حالی است که اگر زمینه مردمی مناسب، به وجود نیاید، به طور کلّی، جامعه، لیاقت و قابلیّت بهره مندی از این نعمت بس بزرگ الهی را به دست نمی آورد؛ چرا که قانون حتمی الهی این گونه استقرار یافته که نعمت و رحمت خداوند بر حسب اقتضای محلّ و بر وفق استعداد و متناسب با قابلیّتِ دریافت کننده، فرود آید.[42] ظهور زمامدار عادلی مانند امام زمان

(علیه السّلام)، بزرگ ترین نعمتی است که تا کنون هیچ امّتی لیاقت دریافت آن را نداشته و اگر قرار باشد که آن حضرت بدون وجود زمینه ی لازمِ اجتماعی ظهور کند، به تحقیق که از مردم همان چیزی را خواهد دید که دیگر پیشوایان الهی دیدند و همین مردمی که در صورت ایجاد زمینه ی پذیرشِ حکومت امام زمان (علیه السّلام) از یاران و هواداران آن حضرت می شوند، در صورت عدم وجود زمینه ی لازم در میان شان، آلت دستِ حاکمانِ جایر و ستم پیشه گشته و علیه آن امام همام به مقاومت بر خواهند خواست!

بنابراین، یکی از مهم ترین زمینه های ظهور امام زمان(علیه السّلام)، و بر پایی حکومت عدل جهانی، فراهم آمدن بستر اجتماعی لازم است. و در همین راستا، یکی از با اهمیّت ترین وظایف انسان های صالحی که در انتظار برپایی دولت کریمه ی امام عصر(ارواحنالتراب مقدمه الفداء) هستند، این است که زمینه های اجتماعی لازم برای پذیرش و درخواست حکومت حضرت مهدی(علیه السّلام) را در میان توده های مردم پدید آورند.

فصل سوم -وجود یاران کارآمد

الف) ضرورت وجود یاران

روشن است که مهم ترین وظیفه ی دولت امام مهدی (علیه السّلام) ریشه کن کردن ستم و ستمگران از سطح جامعه و ساختن جامعه ای پاک و با طراوت در سراسر کره ی زمین است.

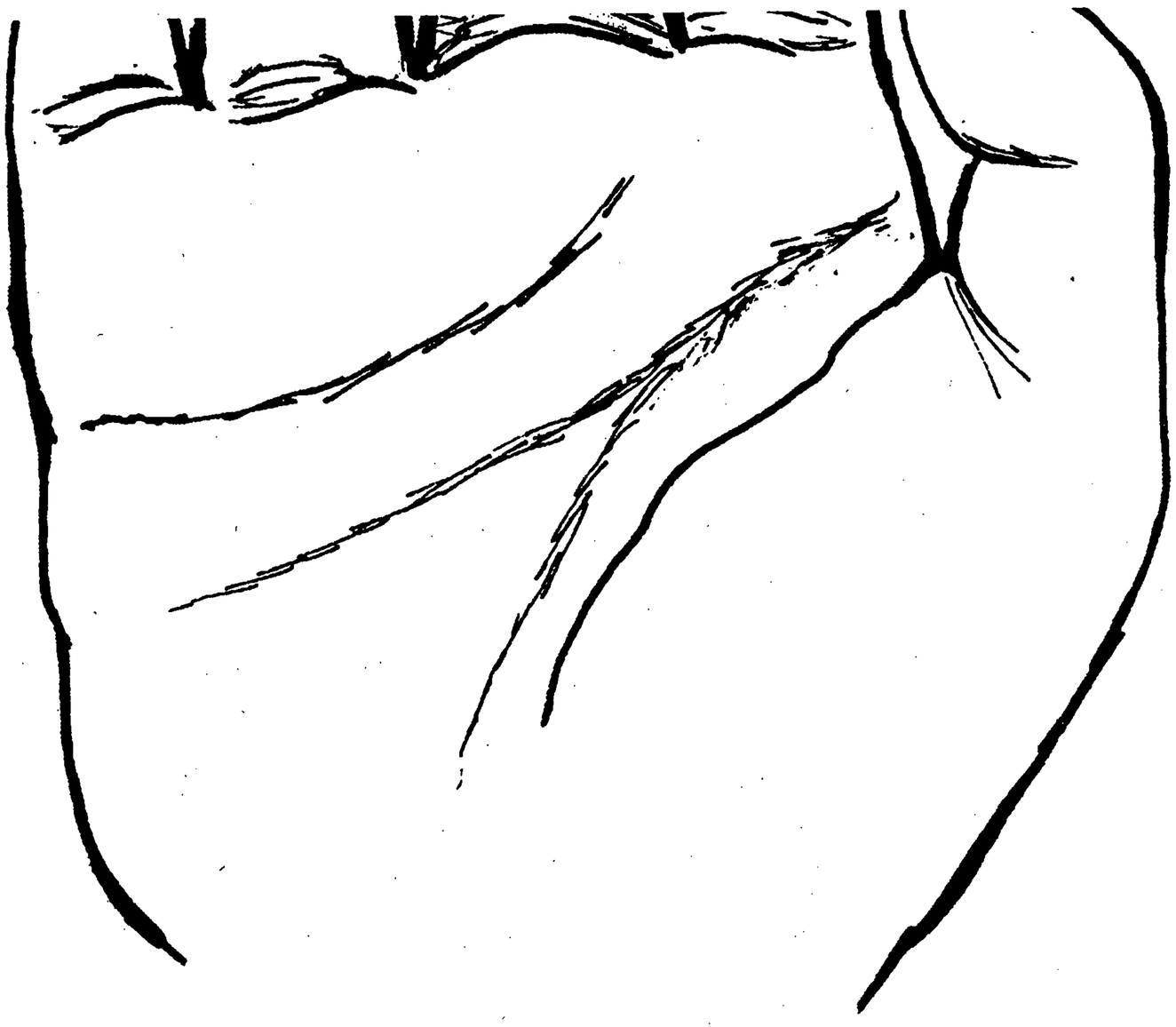

و نیز روشن است که پاک سازی چنین جامعه ای از لوث وجود پلیدی های ناشی از دوری انسان ها از کرامت انسانی خویش، آن هم بدون هیچ گونه سُستی و کوتاه آمدن در اجرای دستورهای حیات بخش خدایی، مستلزم درگیری با پایگاه های

سلطه‌ی اهریمنانی است که منافع خویش را فقط در دلِ سیاه جامعه‌ی دور از اولیای خدا یافته‌اند.

اصلاحِ چنین جامعه‌ای که لبریز از بیدادگری و فساد است، کاری بس دشوار خواهد بود؛ زیرا، همان طور که در گذشته بدان اشاره شد، امام (علیه‌السّلام) برنامه‌های خود را از راه‌های عادی و در چهارچوب ملاک‌ها و قانون‌های طبیعی به اجرا در می‌آورد که یکی از آن‌ها پیشرفت دین و آیین خدا از طریق یاری بندگان صالح است.

از سویی، اداره‌ی جامعه‌ای رهیده از بندهای بردگی شیطان پرستان، آن هم به گستردگی تمام زمین، دولتی قوی و کارآمد می‌طلبد، دولتی که از یاران و دست‌یارانی ویژه تشکیل شده باشد، یاورانی که از هر جهت شایستگی‌های لازم برای تحمّل مبارزات طاقت فرسای اوّلیه و سختی‌های اداره‌ی جامعه‌ی پس از ظهور را داشته باشند تا در کنار ایشان، ناهمواری‌ها، هموار گردد و آن رهبر یگانه از بیابان غربت و تنهایی رها شود و زمین را لبریز از عدل و داد کند.

این، مطلبی است که علاوه بر، برخورداری از پشتوانه‌ی عقلی، در برخی از روایات هم مورد اشاره قرار گرفته است. فضیل بن یسار از امام صادق (علیه‌السّلام) نقل می‌کند که دربارهٔ حضرت مهدی (علیه‌السّلام) فرمود:

له کنز بالطالقان ما هو بذهب ولافضّة...، و رجالٌ کأنّ قلوبهم زبرالحدید... بهم یَنصُرُاللّهُ اِمامَ الحق؛[43] برای حضرت مهدی (علیه‌السّلام) گنجی است در طالقان که از جنس طلا و نقره نیست... مردانی هستند که استواری دل‌هایشان برای دین خدا، همانند آهن است... خداوند متعال، به دست ایشان، امام و پیشوای حق را یاری می‌کند.

در حدیث دیگری مفضّل بن عمر از امام ششم، حضرت جعفر بن محمدصادق(علیهما السّلام)، روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: وقتی امام مهدی(علیه‌السّلام) ظهور می‌کند، از جمله اوصافی که برای یاران خویش، هنگامِ فراخواندن ایشان، بیان می‌کند، این صفت است: «**ومَن ذخرهم لِنُصرتی... ای کسانی که خداوند شما را برای یاری و نصرت من ذخیره کرده است**».[44]

در روایتی از اهل سنّت آمده است:

عن ابی جعفر قال: یظهر المهدی فی یوم عاشوراء...، قائمٌ بین الرُکن والمقام، و جبریلُ عن یمَینه ومیکائیل عن یساره، و تصیر الیهِ شیعتُه مِن أطرافِ الأرض تطوی لهم طیّاً حتّی یبایعوه، فیَملاءُ بِهِمُ الأرضَ عدلاً، کما مُلِئَتْ جوراً و ظُلما[45]؛ مهدی (علیه‌السّلام) در روز عاشورا ظهور می‌کند... او،

کنار خانه‌ی خدا بین رکن و مقام می‌ایستد. جبرییل، در سمت راست او، و میکاییل، در سمت چپ او قرار می‌گیرد. شیعیان او، از مناطق مختلف (گوشه و کنار) زمین به سوی او روانه می‌شوند، به گونه‌ای که گویا زمین زیر گام‌هایشان حرکت می‌کند، تا این که با او بیعت می‌کنند. او، با کمک ایشان، زمین را پر از عدل و داد می‌کند. همان طور که مالامال از ستم آشکار و نهان گشته بود.

همان گونه که مشاهده می‌شود، در این چند روایت شریف بعد از، تصریح به جایگاه نصرت رسانی اطرافیان امام زمان (علیه السّلام) با عبارت «**یملاء بهم الارض عدلاً**» این مطلب خاطر نشان گشته که آن حضرت با کمک یارانِ با وفایش، زمین را پُر از عدل و داد می‌کند. و باید دانست که این، مسیری است که با مرور تاریخ و بررسی سرگذشت اولیای خدا در امّت‌های پیشین، به روشنی، به ما رُخ می‌نمایاند. آری! سنّت الهی برای پیشبرد اهداف دین و آیین حق، بر پایه‌ی یاری و مدد رسانی انسان‌های صالح به اولیای اللّه استوار شده است.

اکنون، با مروری کوتاه بر تاریخ، موضعِ مرکزی مسئله‌ی «استنصار» را در دعوت برخی از انبیا و اولیا مورد توجه قرار می‌دهیم:

ب) نیاز پیامبران به یاران

۱. حضرت لوط (علی نبیّنا و آله و علیه السّلام)

لوط، آن پیامبر عظیم الشاءن خداوند، با آن که فرستاده‌ی خدا بود و حقّانیّت خویش را بر مردم از طریق معجزه ثابت کرده بود، ولی برای مبارزه با فرومایگان قوم خویش، آرزوی داشتن هم پیمانانی را کرد تا با تکیه بر ایشان بر منحرفان لجوج چیره گردد. آیه‌ی هشتاد سوره‌ی مبارک هود، حاکی از آرزوی او است که می‌فرماید:

(قال لو أنّ لی بکم قوّة أوْ آوی اِلی رکن شدید)؛ ای کاش مرا به شما اقتداری بود یا آن که از شرّ شما به رکن محکمی پناه می‌بردم.

بی گمان سخن از یاوران گفتن با تعبیر «قوّت و قدرت، و رکن محکمی که تکیه گاه پیامبر خدا» باشد، نشانه‌ی اهمّیّت و جایگاه رفیع نیروهای مدد رسان در مقام رویارویی با دشمنان است.[۴۶] علاوه بر آن که باید توجه داشت که این سخن حضرت لوط (علی نبیّنا و آله و علیه السّلام) نه فقط آرزوی او در بُرهه‌ای از زمان که فریاد استنصار و یاری طلبی تمام انسان‌هایی است که در جهت پیشبرد جامعه‌ی بشری به سوی اهداف والای الهی، روزها و شب‌های عمر خویش

را سپری کرده‌اند.

سرگذشت لوط، نه یک داستان که سنّت جاری خداوند در حقِ تمامی پیشوایان هدایت در میان امّت های خویش است.

۲.حضرت موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام)

در سرگذشت حضرت موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) می بینیم که بلافاصله، بعد از مبعوث شدن به رسالت، دست به درگاه پروردگار متعال بلند کرده و از او یاری کننده‌ای را طلب می کند که در به انجام رساندن آن مسئولیّتِ عظیم یاری اش کند:

(قال ربِّ... واجعَلْ لی وزیراً مِن أهلی هارون أخی أُشدُد بهِ اَزری وأشرکْهُ فی أمری)[۴۷] موسی عرض کرد: «پروردگارا!... و از اهل بیت من، یکی را وزیر و معاون من قرار بده، که او برادرم هارون است، و به وسیله ی او پشت مرا محکم کن، و او را در انجام دادن کارهایم با من شریک کن.».

علامه ی طباطبایی، رحمة اللّه، ذیل این آیات شریف چنین می فرماید:

«وزیر» از مادّه ی «وِزْر» به معنای «بار سنگین» است. وزیر را از آن جهت وزیر نام نهادند که او سنگینی مسئولیّت ملک را تحمّل کرده و به دوش می کشد... و موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) بدان جهت از خداوند متعال درخواست وزیر کرد که مسئولیّت او دارای جوانب گسترده و پراکنده‌ای بود و او به تنهایی توانایی بر آمدن از عهده ی آن را نداشت، لذا نیازمند وزیری بود که او را یاری کرده و مقداری از مسئولیّت را بر عهده بگیرد و موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) را پشتیبانی کند تا اندکی از سنگینی کار موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) کاسته شود.

در تأیید همین مطلب، جمله ی «**أُشدُد بهِ أزری وأشرکْهُ فی أمری**» در ادامه ی آیات، به منزله ی تفسیر و بیانی است برای درخواست وزیر. این آیه، مسئولیّت وزیر را بیان کرده است.[۴۸]

این آیات، به صراحت، اهمّیّت جایگاه یاوران کارامد در مسیر پی ریزی یک حرکت و نهضتِ ضدّ شیطانی در برابر سردمداران ستم را بیان می کند و ره پویان طریق هدایت بشری را به لزوم برخورداری از تشکیلاتی که توانایی بدوش کشیدن بخشی از مسئولیّت سنگین رهبری یک نهضت انقلابی را داشته باشد، متذکّر می شود.

۳.حضرت عیسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام)

حضرت عیسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) نیز در گردش همین قانون حتمی پروردگار، رویاروی قوم حق ناشناسِ یهود قرار گرفت و برای پشت سرگذاشتن دشمنی های ایشان، ندای یارخواهی سرداد.

جمعیّت یهود که قبل از آمدن عیسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) طبق بشارت های پیامبر خویش حضرت موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام)، در انتظار ظهور مسیح بودند، هنگامی که ظهور وی را در تضاد با منافعِ جمعی از ستمگران بنی اسراییل دیدند، از او روی برگرداندند و تنها عدّه‌ای محدود، گرد او حلقه زدند.

عیسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) پس از دعوت مستدلّ و متقَن، دریافت که گروه یهود اِصرار در مخالفت و انکار و کج روی دارند، لذا در صدد جمع آوری یاورانی بر آمد که پشتوانه ی حرکت انقلابی وی را تأمین کنند، یاورانی که هم خود پاک باشند و نورانی و هم برای بیرون کشیدن دیگران از مُرداب مهالک دنیوی کوشش کنند، لذا صدا زد: «**(مَن أنصاری اِلی اللّه)**[۴۹] کیست که از آیین خدا حمایت کرده و از من دفاع کند.». حواریون در پاسخ عرض کردند: «**(نحن أنصاراللّه)**[۵۰]؛ ما یاوران خدا هستیم.»، و در مسیر یاری مسیح (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام) با دشمنان به مبارزه برخاستند، تا این که گروهی از بنی اسراییل به ایشان پیوسته و عدّه‌ای دیگر بر کفر خویش باقی ماندند. **(فامنَتْ طائِفَةٌ مِن بنی اِسرائیل و کفرَتْ طائفةٌ)**[۵۱].

افزون بر این، خداوند تبارک و تعالی در ابتدای آیه ی چهاردهم سوره ی مبارک صف، تمام اهل ایمان را به یاری خویش فرا می خواند: **(یا أیُها الذین ءامَنُوا کُونُوا أنصاراللّه)**؛ ای اهل ایمان! یاران خدا باشید.

به راستی خداوندی که قِوام هر قدرتی به قدرت او بسته است، چرا ندای

استنصار و یاری طلبی سر می دهد؟ آیا غیر از این است که اولیای برگزیده ی خدا که هدایت جامعه به دست ایشان است، با تکیه بر نیروی چنین یاورانی بار هدایت و سعادت انسان ها را به سر منزل مقصود می رسانند؟

بی تردید، قرآن مجید، با بیان این مطالب، در صدد پیوند دوران های گذشته با زمان حاضر است، و در حقیقت، پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان، برای درک حقایق، لازم و ضروری می داند؛ زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حال) وظیفه و مسئولیّت آیندگان روشن می شود. در این آیات و نظایر آن ها، سنّت های خداوند در اقوام گذشته، خود نمایی می کند که هرگز جنبه ی اختصاصی نداشته و به صورت یک سلسله قوانین حیاتی درباره ی همگان، گذشتگان و آیندگان، اجرا می شود.

۴. پیامبر اسلام (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)

با توجه به آن چه گذشت در می یابیم یکی از ویژگی های انقلاب های توحیدی، این است که در کنار موسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام)، هارون را داریم، در پیرامون عیسی (علی نبیّناوآله وعلیه السّلام)، حواریون را، و در نهضت رسول الله (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) افراد ساخته شده در دوران پنهانی و تنهایی را مانند علی مرتضی (علیه السّلام) که خداوند متعال در آیه ی چهارم سوره ی مبارک تحریم نقش وی در یاری کردن فرستاده ی خویش را متذکّر شده و فرموده:

(فاِن تَظاهَرا علیه فاِنّ اللّه هو مَولیه و جبریلُ و صالحُ المؤمنین والملائکةُ بعد ذالک ظهیر)؛ اگر شما دو زن بر آزار پیامبر اتّفاق کنید [هرگز بر او غلبه پیدا نخواهید کرد]؛ زیرا خدا، یار و نگهبان او است و جبریل امین و مردان صالح و با ایمان و فرشتگان حق، یار و مددکار اویند.

به اتّفاق مفسران شیعه و سنّی، مصداق بارز و مستقیم «صالحُ المؤمنین» امیرالمؤمنین علی (علیه السّلام) است. گذشته از آن که نقش حیاتی آن حضرت در پشتیبانی رسول مکرم اسلام (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) در جنگها، درگیری ها، نشیب و فرازهای سخت و طاقت فرسای دوران خفقان مکه و روزهای پرالتهاب مدینه، بر کسی پوشیده نیست.

ج) نقش یاران در زندگانی امامان

در تاریخ امامان معصوم (علیهم السلام) نیز نیازمندی به چنین پشتوانه ای را به صورت متعدّد در دوره ی هر امامی مشاهده می کنیم. شواهد بسیاری وجود دارد که دلالت می کند بر این که

اگر امامان (علیهم السّلام) پیروان نیرومند و یاران متعهد و کارایی داشتند، در برابر دشمنان دست به اقدامات نظامی می زدند و حکومت حقّ اسلامی را تشکیل می دادند، ولی این وظیفه را به طور نامعیّنی به تأخیر انداختند تا زمانی که فعّالیّت های فکری پیروان شان به بار بنشیند و ترجمان آگاهی سیاسی و مذهبی آنان شود و در همین مسیر، بالأخره، یکی از امامان معصوم (علیهم السّلام) قادر شود با ابزار نظامی، حکومت را به دست گیرد.

۱.حضرت علی (علیه السّلام)

در رابطه با حکومت حضرت علی (علیه السّلام) که بلافاصله بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) برپا نشد، در روایتی از فضل بن شاذان که به امام باقر (علیه السّلام) منتهی می گردد، چنین آمده است:

رسول خدا (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) به امیرمؤمنان علی (علیه السّلام) خطاب فرمود: «**یا علی! اِن قریشاً ستُظهَر علی ما استَبْطنَتْه و تجتمع کلمتُهم علی ظُلمک و قهرک. فانْ وَجدتَ أعواناً فجاهِدهُم، وَاِنْ لم تجد أعواناً فکُف یدک واَحقِنْ دَمَک؛ فانَّ الشهادَةَ مِن وَرائک. واَعلَم انّ ابنی یَنتقِمُ مِن ظالمیک و ظالمی أولادِک و شیعتک فی الدنیا، و یُعَذّبهم اللّه فی الاخِرة عذاباً شدیداً.**»؛ ای علی! همانا قریش، به زودی، علیه تو برخواهند خاست و به خاطر ظلم و غلبه بر تو، دست به دست هم خواهند داد. اگر یاورانی یافتی، پس به جهاد با ایشان برخیز، واگر نیافتی کسانی را که تو را یاری کنند، پس دست نگهدار و خون خویش را حفظ کن. به درستی که شهادت، در انتظار تو است. بدان که فرزند من [مهدی (علیه السّلام)] از ستمگران بر تو و بر فرزندان و شیعیان ات در دنیا انتقام خواهد گرفت، و خداوند در آخرت ایشان را به عذاب سخت مبتلا خواهد کرد.

در این هنگام، سلمان فارسی از آن حضرت پرسید: «ای رسول خدا! (آن فرزندی که از دشمنان انتقام خواهد گرفت) کیست؟». حضرت فرمود:

التاسع مِن وُلدِ ابنی الحسین، یظهر بعد غیبتِه الطویلة، فَیُعلِنُ أمرَ الله ویظهر دین الله و ینتقم مِن أعداء الله و یملأ الأرض قسطاً و عدلاً کما مُلِئَت جوراً و ظلماً[۵۲] نهمین از فرزندان پسرم حسین (علیه السّلام) که بعد از غیبتی طولانی، آشکار می شود، پس امر خدا را ظاهر می گرداند و دین او را پیدا می سازد، و از دشمنان خدا انتقام می گیرد، زمین را پر از عدل و داد می کند، هم چنان که لبریز از ظلم و جور شده است.

به راستی چرا امیرالمؤمنین (علیه السّلام) که خود «در کودکی، بزرگان و شجاعان عرب را

به خاک افکند و شاخه های بلند درخت قبیله های بت پرستی را درهم شکست»[۵۳] حال، برای ستاندنِ حق خویش، مأمور می شود که اگر یاوری پیدا کرد، اقدام کند؟

این حدیث شریف، به روشنی بیان می کند که مسئولیّت جلوگیری از ریخته شدنِ خون ولیِّ خدا، بر عُهده ی انسان های لایق و کارامدی است که توانایی حفاظت از جان امام خویش را داشته باشند. در پرتو وجود چنین یارانی است که حجّت خدا مجالِ قد عَلَم کردن در برابر دشمنان دین خدا را خواهد یافت. در صورت فقدان این عنصر حیاتی از پهنه ی زندگی سیاسی ولیّ خدا، او، مأمور به سکوت است، حتّی در مقابل اساسی ترین انحرافات پدید آمده در مسیر سعادت بندگان خدا، که خلافت و جانشینی رسول خدا باشد.

به راستی، چرا آن علی (علیه السّلام) که به فرموده ی پیامبر اسلام (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) «اگر مردم شرق و غرب عالم در برابرش بایستند، بر همه ی آنان غلبه می کند»[۵۴] در خطبه ی یکصد و هشتاد و یکم نهج البلاغه[۵۵]، پس از یادِ مهدی موعود (علیه السّلام) لب به گلایه از اطرافیان خود می گشاید، با حال گریه دست بر محاسن سپیدش می زند و خاطره ی یاران با وفایش، عمّار و ابن تّیهان و ذوالشهادتین و... را زنده می کند؟ آیا پاسخ، جز این است که مردی چون علی (علیه السّلام) نیز برای دست یابی به اهداف بلند خویش، به یاورانی چون مالک اشترها که جان بر کف، در پی تحقق اهداف امام خویش هستند، نیازمند است؟

مرور خطبه های ۲۷ و ۶۹ و ۷۰ و ۹۶ و ۱۸۱ نهج البلاغه[۵۶] و نیز دقّت در ماجراهای کوچک و بزرگ دوران حکومت امام اوّل (علیه السّلام) به ما می نمایاند که کمیِ اطرافیان لایق و کارامد، در کوتاهیِ عمر دولت آن حضرت تأثیر زیادی داشته است.

۲.امام حسن مجتبی (علیه السّلام)

تا کنون روشن شد که در هر انقلاب و حکومتی، پس از رهبری، جریان اصلی مقاومت و اداره ی امور، بر عهده ی نیروهای مخلص و کارامدی است که بیش ترین فشار و بار حرکت را بر شانه کشیده و هسته ی مرکزیِ نظام را تشکیل می دهند.

آن چه از خلال روایات به دست می آید، این است که اگر امام دوم، حضرت حسن بن علی (علیهماالسلام) اطراف خویش، چنین یاوران و مدیرانی را می یافت، دست از حکومت نوبنیان خویش نمی کشید. خیانت سه تن از سرلشکران آن حضرت و طاقت نیاوردن ایشان در مقابل سیم و زَرهای معاویه لعنه اللّه که در نهایت به ترک لشکرگاهِ امام خویش و پیوستن به سپاهیان دشمن منجر شد، از سختی امتحاناتی حاکی است که شیعیان برای نشان دادن میزان

پایداری و صداقت خویش نسبت به حق با آن روبه‌رو هستند،[۵۷] آزمایشاتی که حکم غربال مدعیان طرفداری از حجّت خدا را دارند، و در صورت سربلند بیرون آمدن از آن، حجّت را بر ولیّ خدا، برای رویارویی با دشمنان تمام می‌کند.

مرور تاریخ زندگی امام حسن مجتبی(علیه السّلام) به ما نشان می‌دهد که عمده‌ترین علت در کناره‌گیری آن حضرت از میدان جنگ با معاویه لعنه اللّه، و واگذاری زمام حکومت به وی، نداشتن یاران با وفایی بود که آن امام مظلوم(علیه السّلام) را در مقابل دشمن نصرت دهند.

حضرت حسن بن علی(علیهما السّلام) در کلامی نورانی علت قبول صلح را چنین بیان می‌فرماید: **وَاللّه ما سلمتُ الأمر اِلیه اِلاّ أنّی لم أجِد أنصاراً، ولو وَجدَتُ انصاراً لقاتَلتُهُ لیلی و نَهاری...**[۵۸] به خدا سوگند! من کار را به معاویه واگذار نکردم مگر به این دلیل که یاور نیافتم، و اگر می‌یافتم کسانی را که یاری‌ام می‌کردند، در طول شب و روزام با او می‌جنگیدم.

۳.امام حسین (علیه السّلام)

تأثیر فراوان برخورداری از یاران کارامد و هواداران استوار گام و مخلص، تا آن جاست که در بررسی تاریخ حضرت حسین بن علی (علیهما السّلام) به این نتیجه می‌رسیم که وجود چنین یارانی، در ورود آن حضرت به میدان خونین دفاع از اصول شریعت، ایفا کرده است.

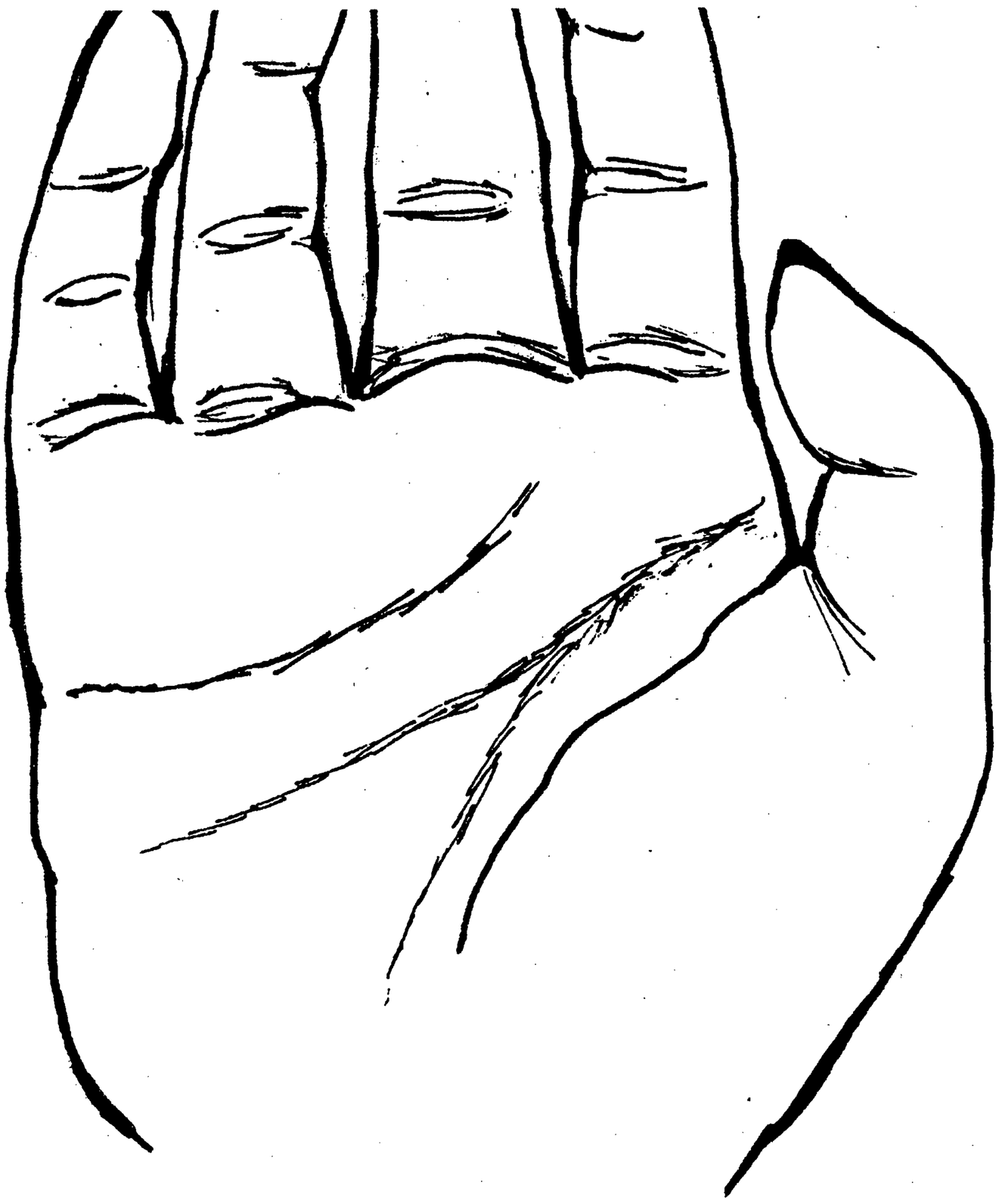

در نقلی، مهم‌ترین دغدغه‌ی جناب عقیله‌ی بنی هاشم حضرت زینب کبری (علیها السلام) که در شب عاشورا، در رابطه با یاران امام حسین (علیه السّلام) بروز کرده، او، به آن

حضرت عرض می کند:

أخی! هل استعلمتَ مِن أصحاب نیّاتهم؟ فانّی أخشی أنْ یسلموک عندالوثبة و اصطکاک أسنة؛ برادر جان! آیا از مقاصد و نیّت های یاران ات آگاهی پیدا کرده ای؟. من از آن می ترسم که ایشان تو را در سختی جنگ رها کنند.

سیدالشهداء (علیه السّلام) در پاسخ، گریست و فرمود:

أما وَاللّه!. لقدْ نهرتُم و بَلَوْتُهم و لیس فیهم الأشوَش الأقعسَ، لَیستاءنسوُنَ بالمَنّیةِ دونی استیناس الطفل بِلَبنِ أُمّه؛[59] به خدا سوگند! من ایشان را از خودم راندم و آزمایش کردم. در میان آنان، کسی که مُتکبر و فراری از کار باشد، نیست. به درستی که اُنس ایشان به کشته شدن در رکاب من، بیش تر است از اُنس طفل شیرخوار به شیر مادر.

آزمایش اطرافیان از سوی حضرت امام حسین (علیه السّلام)، حاکی از رابطه تنگاتنگ نحوهٔ تصمیم گیری رهبر با موقعیت روحی و روانی و اخلاقی و اعتقادی یاران است. همان گونه که اعلامِ برداشتن بیعت از ذمّه اطرافیان در منازل مختلفِ سفر به کربلا، به خصوص در شبِ عاشوراء، خبر از آن می دهد که سیدالشهداء (علیه السّلام) به طور مستمر، در پی پاکسازی اطرافیان خود بودند تا در نهایت کسانی به عنوان یار در کنار آن حضرت باقی بمانند که ناب ناب و در بالاترین درجه خلوص باشند.

در بیان دیگری، آن حضرت یاران خویش را چنین توصیف می کند:

فانّی لا أعلم أصحاباً أوفی ولاخیراً مِن اصحابی[60] به درستی که من، یاران و همراهانی با وفاتر و بهتر از اصحاب خویش نمی شناسم.

این، خود، نشانه ی آن است که بودن و نبودن چنین اصحابی، در تصمیم سازی برای رهبری یک نهضتِ پایدار، بسیار حایز اهمّیّت است. به درستی که عدم وجود یارانی جان بر کف در اطراف حضرت حسن بن علی (علیهماالسّلام) باعث شد تا حضرت اش رویارویی نظامی با معاویه لعنة اللّه را که به منزله ی به کارگیری آشکار تمام قوا برای ریشه کنی باطل و پی ریزی و حفاظت از حکومت حق است، أمری نابه جا به شمار آورد، و در مقابل، وجود همین یاران، هر چند اندک، پیرامون حضرت حسین بن علی (علیهماالسّلام)، عاملی مهم گشت تا قیام به شمشیر بهترین راهِ احیای آیین رو به اُفولِ اسلام ناب به حساب آید.

به راستی، آیا یاران حضرت مهدی (علیه السّلام) می توانند کم تر از یاوران سیدالشهداء (علیه السّلام) باشند که ظهر عاشورا، جسم خویش را سپر تیرهای بلا کردند تا حجّت خدا، در

امنیّت، به اقامه‌ی نماز بپردازد؟

ضرورت عبرت آموزی از عمل کرد پیشینیان، طرح این پرسش را بایسته می کند که آیا اگر اهل کوفه به جای پایمال نمودن بیعت خویش با سبط پیامبر اکرم(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)، حضرت امام حسین(علیه السّلام)، بر عهد خویش درباره‌ی یاری آن حضرت، ثابت و استوار باقی می‌ماندند، آیندگان شاهدِ رقم خوردنِ صفحات تاریخ با چه محتوا و مطالبی بودند؟

۴.امام صادق (علیه السّلام)

بعد از شهادت امام سوم (علیه السّلام) نیز امامان دیگر، از این رکن اساسی غافل نبودند و بر حسب اقتضای زمان، در صدد تربیّت مُهره هایی بر آمدند تا در صوَرت تشکیل دولت حق الهی، ایفای نقش کنند و توانایی عهده گیری بخشی از مسئولیّت نهضت را داشته باشند.

این برنامه، به طور پنهانی ادامه داشت تا آن که توقّع زود هنگام برخی از یاران امام صادق (علیه السّلام) در برپایی حکومت ناب اسلامی به دست آن حضرت، سبب شد تا حضرت اش ضمن پرده برداری از این استراتژی، ناکاراییِ اطرافیان را علّتی مهم در عدم تشکیل حکومت اصیل توحیدی به دست خویش برشمارَد.

در روایتی، وقتی که برخی از اصحاب امام ششم (علیه السّلام) به آن حضرت ابراز محبّت کردند و با بیان کثرتِ جمعیّت شیعیان، به صورت کنایه، از زمان قیام آن حضرت و تشکیل حکومت حق الهی می پرسند امام صادق (علیه السّلام) می فرماید:

«أما لو کَمُلَتْ العدّةُ الموصوفة ثلاثمئة و بضعة عشر، کان الذی تریدون...»[۶۱]؛ آگاه باش! هر گاه آن عدّه‌ی وصف شده [که توانایی یاری ما را، در تشکیل دولت الهی دارند] به سیصد و اندی نفر برسند، آن زمان، آن چه شما در خواست می کنید، محقّق خواهد شد.

در روایت دیگری، هنگامی که سُدیر صیرفی وارد بر امام صادق (علیه السّلام) شده و عرض کرده: «**وَاللّهِ ما یَسعُکَ القعود**؛ به خدا سوگند! اکنون زمان نشستن شما نیست [بلکه باید قیام کنید و حکومت تشکیل دهید]»، آن حضرت، علّت این سخن سدیر را جویا می شود. وی در پاسخ می گوید: «**لکثرة موالیک و شیعَتِک وأنصارک. وَاللّه! لوکانَ لأمیرالمؤمنین (علیه السّلام) مثل مالک مِن الأنصار والموالی والشیعة، ما طَمعَ فیه تَیمٌ ولاعُدیّ**؛ به خاطر فراوانی دوست‌داران و پیروان و یاوران شما. به خدا سوگند! اگر امیرالمؤمنین (علیه السّلام) به اندازه‌ی شما کمک کار و دوست‌دار و پیرو داشت، هرگز قبایل قریش (تیم و عدی)[۶۲] در خلافت و حکومت طمع نمی کردند.».

امام صادق (علیه السّلام) در ادامه، از تعداد یاران و موالیانی که سُدیر از آنان سخن می گفت، پرسید. او در پاسخ می گوید: «تعداد آنان، صدهزار نفر است.». حضرت با تعجّب به گفته وی می نگرد، ولی او در جواب می گوید: «بلکه دویست هزار نفر» و در ادامه، برای تأکید بر این تخمین خویش اضافه می کند: «بله؛ حتّی نیمی از مردم دنیا از یاران شما هستند.». امام صادق (علیه السّلام) در پاسخ سدیر می فرماید: «بر تو است که به همراه ما به «ینبع» [نام روستایی در نزدیکی مدینه] بیایی»... در دنباله ی حدیث، سدیر می افزاید:

به همراه حضرت رفتم تا آنکه وقت نماز در سرزمینی پیاده شدیم. امام صادق (علیه السّلام) در این هنگام، نگاهی به جوانی که در آن نزدیکی بُز می چراند، افکند و فرمود: «**یا سدیر! وَاللهِ! لوکانَ لی [شیعة] بعددِ هذهِ الجدیان ما وسعِنی القعود**؛ ای سدیر! به خدا قسم! اگر پیروان من به تعداد این بُزها بودند، بر پای نمی نشستم [و قیام می کردم].

سدیر می گوید: «بعد از تمام شدنِ نماز، حیوانات آن گلّه را شمردم و یافتم که عدد آن ها از هفده تجاوز نمی کند!».[۶۳]

آن چه از این روایت شریف به روشنی قابل استفاده است، این است که سدیر صیرفی، با نگاه سطحی خویش به جامعه ی آن روز، عامل اساسی در قیام مسلّحانه و پی ریزی حکومت ظلم ستیز توحیدی را فقط برخورداری از مقبولیّت مردمی و پشتیبانی ظاهری توده ها می دانست: در حالی که از نگاه نافذ امام صادق (علیه السّلام)، مهم تر از چنین زمینه ی مردمی، در اختیار داشتن مُهره های کلیدی و نیروهای مشکل گشایی است که در مواقع و مراحل حسّاسِ نهضت، رهبری را از قرار گرفتن در بن بست برهانند و با کارسازیِ به موقع، سنگینی مسئولیّت های مختلف اجرایی را از دوش پیشوای قیام می کاهند.

یاورانی که از ایشان سخن گفته می شود، انسان هایی هستند وارسته که بر اساس عقاید استوار خویش، سرپرستیِ امام معصوم (علیه السّلام) را ناشی از ولایت اللّه بر تمامی موجودات می دانند هیچ چیزی را بر امر امام خود مقدّم نمی دانند، سعادت را در گروِ رضای او یافته اند، و از خود در برابر اراده ی معصوم (علیه السّلام) تدبیری ارائه نمی دهند و در کار او چون و چرا نمی کنند.

این، نکته ای است که در روایت سهل بن حسن خراسانی، از امام صادق (علیه السّلام) به روشنی، نمایان است.

وی هنگامی که به آن حضرت عرض می کند: «چه چیز شما را واداشته تا آن که از حق

مسلّمِ خویش (حکومت) باز بنشینید؟ در حالی که صد هزار شیعه ی پا در رکاب و شمشیر زن در اختیار شماست؟»، امام صادق (علیه السّلام) دستور می فرمایند تا تنور آتش را روشن کنند، وقتی شعله ی آتش برافروخته شد، حضرت به او دستور می دهند که وارد تنور شود! او که گمان کرده بود، امام (علیه السّلام) از سخنان اش غضب ناک شده و قصد مجازات اش را دارد، عرض می کند: «آقا! مرا ببخشید! به آتش عذاب ام نکنید!»، در همین وقت، هارون مکّی در حالی که کفش هایش را به دست گرفته بود وارد می شود و خدمت امام خویش سلام عرض می کند. حضرت بدون هیچ مقدّمه ای به او می فرماید: «کفش هایت را بگذار و درون تنور بنشین!». هارون مکّی نیز بدون هیچ گونه درنگ و پرسشی، این کار را انجام می دهد. امام (علیه السّلام) در این حال به گفت وشنودِ خود با مرد خراسانی ادامه می دهد و مطالبی را درباره ی خراسان به او می فرمایند که گویا از نزدیک در جریان آن ها بوده است.

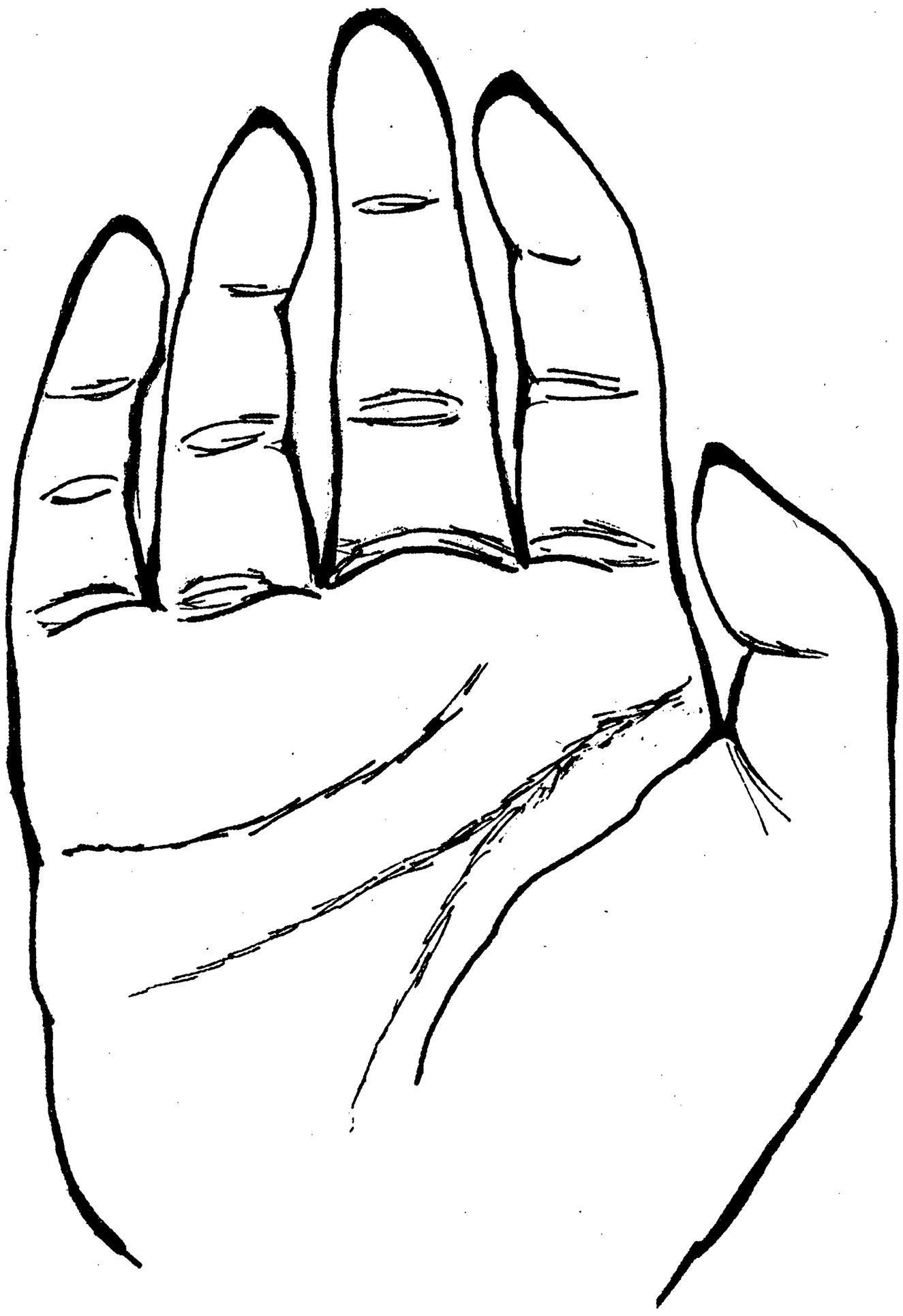

پس از آن، رو به سهل بن حسن خراسانی کرده و می فرماید: «برخیز و داخل تنویر را بنگر!». او می گوید: «هنگامی که به درونِ آتشِ در حال زبانه کشیدن نگاه کردم، هارون را در حالی دیدم که چهار زانو نشسته بود و با دیدن ما سلام می کند». در این وقت امام صادق (علیه السّلام) از مرد خراسانی می پرسد: «در خراسان، چه تعداد مثل این شخص می شناسی».

سهل در پاسخ می گوید: «به خدا قسم! یک نفر هم این گونه نداریم.». در این هنگام حضرت می فرمایند:

أما اِنّا لا نخرج فی زمانٍ لا نجد فیه خمسة معاضدین لنا! نحن أعلم بالوقت![۶۴] (آگاه باش! ما، در زمانی که پنج تن یاور و کمک کار پیدا نکنیم، قیام نمی کنیم! [آری] ما آگاه تریم که وقت قیام چه زمان است!».

مشاهده می شود که در این روایت، امام ششم (علیه السّلام)، فقط، امثال هارون مکی را لایق و شایسته ی معاضدت و مددکاری و یاری خویش می داند، یعنی انسان هایی که به دستور امام (علیه السّلام) همانند دستور خدا توجّه می کنند و به همین جهت، پیش از آن که دشواری امر مولایشان در نظرشان جلوه کند، مقام رفیع و بلندِ امر کننده، نظرشان را جلب می کند و هیچ گاه، راضی به زمین ماندنِ دستور امام خویش نمی شوند.

نکته ی دیگری که شاید بتوان از این حدیث استفاده کرد، این است که مرد خراسانی، با نگاه سطحی خویش، فقط تعداد انسان هایی را که بدون به میان آمدن پای امتحان، دم از یاری اهل بیت (علیهم السّلام) می زدند، دیده بود. در حالی که امام صادق (علیه السّلام) به او فهماند که نه تنها امر برپایی حکومت به دست حجت خدا، بدون امتحان و جداسازی و غربال یاوران با وفا از دیگران، تحقّق نمی یابد، بلکه در این وادی، امتحانی سخت و دشوار صورت خواهد گرفت.

۵. حضرت مهدی (علیه السّلام)، (علت غیبت، مانعِ ظهور)

تا کنون با آن چه گذشت، روشن شد که سنّت قطعی الهی چه در میان پیامبران و چه در میان امامان معصوم (علیهم السّلام)، چنین استوار شده که هر پیشوای عادلی برای پیشبرد اهداف اش نیازمند به یاورانی است که پشت گرمیِ رهبر خویش را فراهم کنند؛ به گونه ای که آن رهبر، ایشان را تکیه گاه خویش بداند، اکنون باید بگوییم، رهاورد بررسیِ احادیثی که علّت یا علت های غیبت امام دوازدهم (علیه السّلام) را بیان می کند، به ما نشان می دهد که یکی از بارزترین علّت های عدم ظهور، خوف آن حضرت بر جان خویش است. این، نشانه ی آن است که امام زمان (علیه السّلام) نیز در زمانی قیام می کند که این مانع از میان برداشته شده باشد؛ چرا که اگر حضرت مهدی (علیه السّلام) پیش از برطرف شدنِ این مانع، ظهور کند، یقیناً، مورد آزار و اذیّت دشمنان قرار می گیرد و همان عاقبتی که دیگر امامان داشتند در انتظار امام دوازدهم (علیه السّلام) هم خواهد بود.

در حدیثی، زراره، یکی از یاران امام صادق (علیه السّلام) می گوید: امام ششم (علیه السّلام) فرمود: «امام قائم (علیه السّلام) پیش از ظهور خویش، مدّتی از چشم ها غایب خواهد شد.». عرض کردم: «علّت آن چیست؟». فرمود: «یخاف القتل»؛ بر جان خویش بیمناک است».[۶۵]

در روایت دیگری، زمان پایان خوف و پنهان شدن آن حضرت از دید صاحبان قدرت، به وقتی موکول شده که اذن بر نصرت و یاری اش از جانب خداوند متعال مورد تأیید قرار گرفته باشد.[۶۶]

در کنار هم قرار دادن این احادیث، به ما می نمایاند که نبودن اصحاب لایق و کارامدی که مسئولیّت حفاظت از جان امام دوازدهم (علیه السّلام) و یاری و نصرت وی در اوج تشکیل حکومت جهانی را بر عهده بگیرند، مانع اساسی در غیبت آن حضرت است.

مرحوم شیخ طوسی، بعد از آوردن روایات، این چنین، می افزاید:

ولمِثل ذالک اختفی رسول اللّه (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) فی الشعب تارة وأُخری فی الغار و قعداءمیرالمؤمنین (علیه السّلام) عن المطالبة بحقّه[۶۷]؛ به خاطر خوف از قتل بود که رسول خدا (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) زمانی به شعب پناه برد و هنگامی هم در غار مخفی شد، و به همین دلیل بود که امیرالمؤمنین (علیه السّلام) از مطالبه و ستاندن حق خویش صرف نظر کرد.

به راستی، آیا رفع این مانع، یعنی زایل شدن خوف امام دوازدهم (علیه السّلام) بر جان خویش، قبل از فراهم آمدن یاران با وفا و کارامدی که میثاق بر پاسداری از آن حضرت بسته باشند، با ایثار و جانبازی خویش، دشمنان را از اطراف امام زمان (علیه السّلام) پراکنده کنند و با شجاعت و سلحشوری از آن حضرت دفاع کنند، ممکن خواهد بود؟ در حدیثی، امام سجاد (علیه السّلام)، این نکته را مورد تاءیید قرار داده، فرموده:

... ثم یخرج الی مکّة والناس یجتمعون بها... فیقوم هو بنفسِهِ، فیقول: «أیّها الناس! أنا فلان بن فلان؛ أنا ابن نبی الله؛ أدعوکم الی ما دعاکم اِلیه نبی الله.»، فیقومون اِلیه لیقتلوه، فیقوم ثلاثمئة و ینیف علی الثلاثمئة فیمنعونه منه...[۶۸]؛ پس از آن که امام زمان (علیه السّلام) به سوی مکه روانه گشته و مردم در آن جا گِرداگرد آن حضرت جمع شوند... حضرت ایستاده و می فرماید: «ای مردم! من، فلانی فرزند فلانی هستم. من، پسر نبی خدا هستم. شما را به سوی آن چه پیامبر خدا بدان خواند، فرا می خوانم.». در این هنگام، عدّه ای بر می خیزند تا آن حضرت را به قتل برسانند، امّا سیصد و اندی از یاران حضرت مهدی (علیه السّلام) مانع این کار شده [و از آن حضرت حفاظت می کنند].

این نکته، در احادیثی که از طرق اهل سنّت به ما رسیده، نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در حدیثی، محمّد بن حنفیه می گوید: نزد حضرت علی (علیه السّلام) بودیم که مردی درباره ی حضرت مهدی (علیه السّلام) از آن حضرت پرسید. امیرالمؤمنین (علیه السّلام) در پاسخ فرمود:

... ذاک یخرج فی آخر الزمان. اِذا قال الرجل: «اللّه! اللّه!»، قُتل، فیَجمعُ الله تعالی له قوماً...[۶۹]؛

او، در آخر الزمان خروج می کند، هنگامی که آن مرد بگوید: «خدا! خدا!»، به قتل می رسد، امّا خداوند متعال برای [دفاع از] او گروهی را جمع می کند.»

در این رابطه مرحوم شیخ طوسی، در ابتدای فصل پنجم از کتاب الغیبة که درباره ی علّت غیبت امام زمان (علیه السّلام) نوشته شده است، چنین می فرماید:

هیچ علّتی مانع از ظهور آن حضرت نیست، مگر خوف و بیم ناکی وی بر جان خویش؛ چرا که اگر هر عاملی غیر از این در میان بود، هرگز جایز نبود که امام زمان (علیه السّلام) از دیده ها مخفی بماند، بلکه بر او بود که مشقّت ها و اذیّت ها را تحمّل کند؛ زیرا، جایگاه و مقام امامان و انبیاء (علیهم السّلام) نزد خداوند با به جان خریدن سختی ها رفیع و بلند می گردد.[۷۰]

این نکته، از منظر دانشمندان دیگری مانند سید بهاءالدین نجفی، نویسنده ی کتاب «منتخب الأنوار المضیئة» مخفی نمانده است. او نیز در این باره می گوید:

از آن جا که ظهور حضرت مهدی (علیه السّلام) سبب برپایی حدود و اجرای بسیاری از احکام می شود، و غیبت و نهان بودن وی باعث تعطیل شدن و کنارماندن بسیاری از حدود شریعت پیامبر اسلام (صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) شده است، پی می بریم که سبب اصلی در غیبت آن حضرت از ناحیه ی خداوند متعال و امام زمان (علیه السّلام) نیست؛ چرا که در این صورت، لازم می آمد که خدا و امام (علیه السّلام)، واجبی را که همان اقامه ی حدود و اجرای دستورات اصیل اسلامی است، ترک کرده باشند و چنین چیزی برایشان محال است. بنابراین، باید بگوییم، سبب اساسی در مخفی بودن امام عصر (علیه السّلام) از دیده ها، نبودن یاور و صلاحیّت نداشتن جامعه و نسل حاضر برای پذیرش آن امام همام است.[۷۱]

در روایتی ذیل این آیه ی شریف **(یا أیّها الذین ءامنوا مَن یرتد منکم عن دینِه فسوف یأتِی اللّهُ بقومٍ یحبُّهم و یحبُّونه أذلّة علی المؤمنین أعِزةٍ علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللّه ولایخافون لومة لائم ذالک فضلُ الله یؤتیهِ مَن یشاء واللّه واسع علیم)**[۷۲]

امام صادق (علیه السّلام) چنین می فرماید:

صاحب این امر [حضرت مهدی (علیه السّلام)] در پرتو این آیه، در حمایت چنین یاران آگاه

و دلاور محفوظ می ماند.[۷۳]

این روایت شریف، در ضمن آن که ویژگی های یاران امام دوازدهم (علیه السّلام) را در پرتو آیه ی فوق مورد اشاره قرار می دهد، یکی از وظایف مهم و غیر قابل اغماض ایشان را حمایت و حفاظت از حضرت مهدی (علیه السّلام) برمی شمرد و آن را مورد تأکید قرار می دهد.

به راستی، امام موعود، انقلاب خویش را با یاری کدامین یاوران آغاز می کند و با پشتیبانی چه مردانی حکومت خویش را استمرار می بخشد؟ آیا او که آخرین ذخیره ی خدا و یگانه منجی بشریت است، می تواند به امید یارانی که «همچون یاران علی (علیه السّلام) از مردانگی جز صورت و قیافه ای را به ارث نبرده بودند و در صفت به کودکان بی خرد می ماندند و در حقیقت همانند عروسان حجله نشین بودند»[۷۴]، قیام کند؟

مهدی (علیه السّلام) که قیام خویش را در نهایت عزّت و اقتدار آغاز می کند و با هدف گسترش آیین خدا در پرتو حکومت بلا منازع الهی ادامه می دهد، دشمنانی کینه توزتر از خوارج، مکّارتر از معاویه لعنه اللّه و قدرت مندتر از عمروبن عبدُود پیش روی دارد در این میدان، نیازمند یاورانی است که در شجاعت و بصیرت و شیفتگی، مانند مالک و عمّار و میثم باشند، کارگزارانی که بازوان اجرایی حکومت اش باشند و عاملان اقامه ی عدل و بسطِ شریعتِ حیات بخش الهی در جامعه. شایستگی، توانمندی، استوار گامی و سلامت رفتاری آنان، بی گمان، مهم ترین نقش را در سامان یابی جامعه ی پس از ظهور در ابعاد مختلف ایفا خواهد کرد. به جهت کارایی، نیرومندی، شکست ناپذیری و جمع شدن بسیاری از اوصاف والای اخلاقی و اعتقادی در ایشان، هنگامی که امام زمان (علیه السّلام) ظهور می کند، یاران اش را نه فقط با نامِ یار و یاور که با عنوان «خاصّان، و نزدیکان ارج و قرب دار» برای یاری خویش فرا می خواند.

در حدیث مفضّل از امام صادق (علیه السّلام) این طور آمده:

... فیصرخ صرخةً فیقول! «یا معاشر نقبایی و أهل خاصّتی و مَن ذخرهم اللّه لنُصرتی قبلَ ظهوری علی وجهِ الأرض! ائتونی طائعین...؛[۷۵] ای گروه نزدیکان من و ای خاصّان من و ای کسانی که خداوند برای یاری من، بر روی زمین پیش از ظهورم، ذخیره‌شان کرده بود! با رغبت نزد من آیید...».

نکته‌ی جالب توجه دیگری که در این حدیث شریف نمایان است، و نباید مورد غفلت قرار گیرد، این است که از عبارت: «وَمن ذخرهم لنصرتی قبل ظهوری علی وجه الأرض» چنین استفاده می‌شود که یاران امام زمان، باید پیش از ظهور و در دوران غیبت ساخته شوند. از این رو، زمان پیش از ظهور را باید فرصت تکامل روحی، اعتقادی، سیاسی، فرهنگی شیعیان در جهت آمادگی برای یاری امام دوازدهم (علیه السّلام) دانست.

این نکته، با بررسی احادیثی که در این باره به دست ما رسیده‌اند، تکمیل می‌شود؛ چرا که در برخی از روایات، ساعت ظهور آن مُصلح کلّ، چنین گزارش شده است که آن حضرت قبل از آن که کنار کعبه برود و با تکیه بر آن، باصدای دل آرای خود، آغاز حکومت و قیام خویش را به گوش جهانیان برساند، در مکانی به نام «ذی طوی» در انتظار آن سیصد و سیزده یارِ خاصّ‌اش، توقّف می‌کند و بعد از آمدن و پیوستن ایشان به امام خویش، امام مهدی (علیه السّلام) به همراه آنان به کنار کعبه رفته و ظهور و بروز خویش را اعلام می‌کند.[۷۶]

علاوه بر آن، حضرت‌اش، دست به هیچ گونه اقدام نظامی نخواهد زد، مگر آن که حدّاقلّ ده هزار نفر هوادارِ پا در رکاب برای سپاهش جمع شوند.[۷۷]

تمامی این روایات و مطالب گهر بار نهفته در لابه‌لای احادیث، به ما می‌نمایاند که از جمله عوامل اساسی و غیر قابل چشم پوشی در تشکیل یک حکومت جهانی که قصد بنیان کنی ریشه‌های ظلم و فساد و پی‌ریزی نظام آرمانی تمام اولیای خدا، از آدم تا خاتم را دارد، برخورداری از یاورانی کارامد، استوار گام، نستوه، جان بر کف است که در جریان مبارزه با سران کفر و طغیان و ستم و دگرگون ساختن اوضاعِ نابه‌هنجار جامعه‌ی بشریِ پیش از ظهور، از یگانه ذخیره‌ی الهی بر روی زمین حفاظت و حمایت، و او را در رسیدن به اهداف‌اش یاری کنند.

افزون بر این باید در نظر داشت که وظیفه‌ی این یاران، منحصر به روزهای نخستینِ قیام امام زمان (علیه السّلام) که سپاهیان حضرت‌اش در گیر و دارِ مبارزه با سردمداران ستم پیشه‌ی جهان هستند، نمی‌شود، بلکه ایشان، بعد از برپایی و استقرار حکومت عدل الهی در سرتاسر

گیتی، در ادامه‌ی فعّالیّت‌های شبانه‌روزی خویش، اداره و سرپرستی بخشی از جامعه‌ی پس از ظهور را بر عهده خواهند گرفت و در حقیقت، به منزله‌ی بازوان اجرایی حکومت امام دوازدهم (علیه السّلام) خواهند بود.

در حدیثی امام صادق (علیه السّلام) می‌فرماید:

گویا، امام قائم (علیه السّلام) را بر فراز منبر کوفه مشاهده می‌کنم که سیصد و سیزده تن از یاران اش، به تعداد جنگاوران بدر، پیرامونش را گرفته‌اند. این یاران، پرچمداران و حاکمان بر مردم در زمین از جانب خدا هستند.[۷۸]

در حدیث دیگری نیز امام سجّاد (علیه السّلام) چنین می‌فرماید:

اِذا قام قائمنا أذهب الله عزّوجلّ عن شیعتنا العاهة و جعل قلوبهم کزبرالحدید و جعل قوّة الرجل منهم قوّة أربعین رجلاً و یکونون حکّام الأرض و سنامها[۷۹]؛ هنگامی که قائم ما اهل بیت (علیهم السّلام)، قیام کند، خداوند متعال، حزن و اندوه را از شیعیان ما برمی‌دارد و دل‌های ایشان را [در ایمان] پولادین می‌کند، و نیروی یک مرد از ایشان را به ازای چهل مرد قرار می‌دهد. ایشان هستند که حاکمان بر روی زمین.

بنابراین، بر منتظرانی که امید ظهور مهدی آل محمد (علیهم السّلام) را روشنایی بخشِ دیدگان و حیات‌بخش قلب‌هایشان قرار داده‌اند، واجب است که خط مشی انتظار خویش را از میان دستور و رهنمون‌های امامان هدی (علیهم السّلام) پیدا کرده و سرمایه‌ی عمر خویش را در راهی صرف کنند که به طور قطع و یقین، به پی‌ریزی و برپایی حکومتِ امید دل‌ها و مصلح دنیا می‌انجامد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آل عمران: ۱۴۰.

۲. مجادله: ۲۱-۲۰.

۳. انبیا: ۱۸.

۴. فرهنگ معین، فرهنگ عمید.

۵. معجم الوسیط، العین، مقاییس اللغه، ذیل ماده وطیء.

۶. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۷.

۷. مصباح اللغة، مقاییس اللغة.

۸. روم: ۴۴.

۹. کهف: ۱۰.

۱۰. (قد خلت مِن قبلکم سنن فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذّبین) آل عمران: ۱۳۷؛ احزاب: ۳۸؛...

۱۱. نجم: ۴۱-۳۹.

۱۲. کافی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحار، ج ۲، ص ۹۰؛ میزان الحکمة، ج

۴، ص ۳۵۴.

۱۳. الغیبة، نعمانی، باب ۱۱، ح ۳، ص ۲۸۳.

۱۴. امیرالمؤمنین ۷ در خطبه ی ۹۷ نهج البلاغه خطاب به یاران خویش چنین می فرماید: «والذی نفسی بیده! لیظهرَن هؤلاء القوم علیکم، لیس لأنهم اءولی بالحق منکم ولکن لأسراعِهِم اِلی باطل صاحبهم وابطائکم عن حقّی.».

۱۵. الغیبة، نعمانی، باب ۱۵، ح ۲، ص ۴۰۸.

۱۶. الغیبة، نعمانی، باب ۱۷، ص ۴۲۴.

۱۷. الغیبة، نعمانی، باب ۱۵، ح ۷، ص ۴۱۱.

۱۸. الغیبة، نعمانی، باب ۱۵، ح ۵، ص ۴۰۹.

۱۹. آل عمران: ۱۲۵ (بلی أن تصبروا و تتّقوا ویاءتوکم من فَورهم هذا یمددکم ربّکم بخمسة آلاف من الملائکة مسوّمین) و آیات دیگر.

۲۰. الغیبة، نعمانی؛ ص ۲۹۱، باب ۱۱، ح ۱۴.

۲۱. الغیبة، طوسی؛ ص ۴۲۶، فصل ۷، ح ۴۱۳.

۲۲. حضرت علی، علیه السلام، در خطبه ی ۲۰۱، نهج البلاغه، درباره ی قوم ثمود چنین می فرماید: «ایّها الناس! اِنّما یجمع الناس الرضی والسُخط و انّما عَقَر ناقة ثمود رجل واحد، فعَمهُم الله بالعذاب، لمّا عمّوه بالرّضی، فقال سبحانه: (فعقروها فاءصبحوا نادمین).».

۲۳. مَن قَتَل نفساً بغیر نفسٍ او فَسادٍ فی الأرض فکأنّما قَتَل النّاس جمیعاً هر کس انسانی را بدون قصاص یا بی آنکه فسادی در زمین کرده باشد، بکشد، چنان باشد که همه مردم را کشته.

۲۴. انّ اءوّل بیعة جرت فی الاِسلام، بیعة عقبة الأولی. أخبر عنها عبادة بن الصامت و قال: «وافی موسم الحج من الأنصار اثنا عشر رجلاً ممنْ أسلم منهم فی المدینه.» و قال عبادة: «بایعنا رسول اللّه بیعة النساء و ذالک قبل ان یفترض علینا الحرب، علی أنْ لانشر ک باللّه شیئاً، و لانسرق، و لانزنی، ولانقتل أولادنا...». معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۱۹۶ (به نقل از سیره ی ابن هشام، ج ۲، ص ۴۰ـ۴۲).

۲۵. روی کعب بن مالک و قال: خرجنا من المدینه للحج و تواعدنا مع رسول اللّه، صلّی اللهُ علیه وآله وسلّم، العقبة، أواسط أیام التشریق... فتکلّم رسول اللّه، صلّی اللهُ علیه وآله وسلّم، فتلا القرءان و دعا الی الله و رغب فی الاسلام.». ثم قال: «أبایعکم علی انْ تمنعونی ممّا تمنعون نسائکم و أبنائکم.». فأخذ البَراء بن معرور بیده ثم قال، «نعم والذی بعثک بالحق لنمنعن ممّا نمنع به أُزُرَنا. فبایعنا یا رسول الله فنحن و الله اءهل الحروب». معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۱۹۷ (به نقل ازسیره ی ابن هشام، ج ۲، ص ۴۷ـ۵۶).

۲۶. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲۷. نهج البلاغه، خ ۳، (شقشقیه)

۲۸. عقدالدرر، ص ۱۶۷، باب الخامس؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۸۶؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ۱۳۶۸. باب خروج المهدی، من کتاب الفتن.

۲۹. بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۰؛ بحارالأنوار، ج ۵۲، باب ۲۲، ح ۷ و...

۳۰. عقدالدرر، ص ۹۴.

۳۱. مراجعه شود به خطبه ۳ (شقشقیه)، نهج البلاغه.

۳۲. عقدالدرر، ص ۹۶ و ص ۱۴۲، باب الرابع؛ سنن الدّانی، ابوعمروالدّانی؛ لوحة ۸۵ و ۹۵.

۳۳. ملاحم و فتن، سید بن طاووس؛ باب ۶۳، ص ۱۳۹؛ معجم احادیث الاِمام المهدی (علیه السّلام)، ج ۱، ص ۴۷۸، ح ۳۱۹ (با کمی تفاوت).

۳۴. عقدالدرر، ص ۲۰۲.

۳۵. همان مدرک، ص ۸۳.

۳۶. همان مدرک، ص ۱۱۳، باب ۴.

۳۷. عقدالدرر، ص ۷۳.

۳۸. عقدالدرر، ص ۹۴.

۳۹. عقدالدرر، ص ۷۳.

۴۰. معجم الملاحم والفتن، ج ۴، ص ۳۵۲ (به نقل از الملاحم، سید بن طاووس، ص ۷۰، باب ۱۴۶)؛ مهر بیکران، ص ۵۱.

۴۱. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

۴۲. (أنزل مِن السّماء ماءا فَسالت اءودیةٌ بِقَدَرِها) رعد: ۱۷.

۴۳. بحارالأنوار، ج ۵۲، باب ۲۶، ح ۸۲، ص ۳۰۷ـ۳۰۸.

۴۴. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۶۳۲.

۴۵. عقدالدرر، ص ۹۸.

۴۶. لازم به اضافه است، در روایاتِ رسیده از جانب اهل بیت(علیهم السّلام)، تأویل این آیه شریفه، یاران امام زمان(علیه السّلام)، ذکر شده اند.

۴۷. طه: ۳۰.

۴۸. المیزان، طباطبایی، محمد حسین؛ ج ۱۴، ص ۱۴۶.۱۴۷.

۴۹. صف: ۱۴.

۵۰. صف: ۱۴.

۵۱. صف: ۱۴.

۵۲. چهل حدیث از غیبت فضل بن شاذان، علی اکبر مهدی پور، ص ۴۱ (به نقل از مختصر اثبات الرجعة، ح سوم؛ کفایة المهتدی، برگ ۲۱، منتخب کفایة المهتدی، ص ۱۱۵.

۵۳. نهج البلاغه، خ ۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۲۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۷۸: «اءنا وضعتُ فی الصغر بکلاکِلِ العرب و کسرتُ نواجِمَ قرون ربیعة و مُضَر».

۵۴. «واللّه!.یا علی!.لو بارز أهل الشرق و الغرب لقتلتهم جمیعاً.» سفینة البحار، ج ۴، ص ۳۹۷، مادّه ی «شجع»

۵۵. براساس نهج البلاغه فیض الاسلام.

۵۶. همان.

۵۷. در منابع روایی، احادیث متعددی پیرامون تمحیص و امتحان شیعیان در زمان غیبت نیز وارد شده که جهت اطلاع رجوع شود به غیبت نعمانی، ص ۲۸۹، باب ۱۲.

۵۸. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷، احتجاج، ج ۲، ص ۷۱.

۵۹. موسوعة کلمات الأمام الحسین (علیه السّلام)، ص ۴۰۷؛ مقتل الحسین (علیه السّلام)، مقرّم، ص ۲۶۲.

۶۰. موسوعة کلمات الأمام الحسین (علیه السّلام)، ص ۳۹۴.

۶۱. الغیبة، نعمانی، ص ۲۹۶، باب ۱۲، ح ۴.

۶۲. لازم به توضیح است که ابوبکر از قبیله تیم و عمر از قبیله عدی بوده است.

۶۳. اعلام الدین، دیلمی، ص ۱۲۳؛ کافی، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۴.

۶۴. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.۱۲۴ (به نقل از المناقب، ج ۲، ص ۳۶۲).

۶۵. الغیبة، طوسی، فصل ۵، ص ۳۳۲، ح ۲۷۴.

۶۶. همان، ص ۳۳۲، ح ۲۷۵.

۶۷. الغیبة، طوسی، فصل ۵.

۶۸. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۶۵، ح ۷۷۱؛ بحار؛ ج ۵۲، ص ۳۰۶، ح ۷۹، باب ۲۶؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۸.

۶۹. عقدالدرر، ص ۱۷۵، باب ۵.

۷۰. الغیبة، طوسی، ص ۳۲۹.

۷۱. منتخب الأنوار المضیئة، ص ۱۳۸.۱۳۹.

۷۲. مائده: ۵۴. ای اهل ایمان! هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا، قومی را می آورد که ایشان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن اند، بر کافران سرفراز و مقتدرند، در راه خدا جهاد می کنند [و به نصرت اسلام بر می انگیزند] و در راه دین، از ملامت و نکوهش احدی باک ندارند. این است فضل خدا که به هر که خواهد عطا کند و خدا را رحمتی وسیع و نامنتها است و به احوال هر که استحقاق آن را دارد دانا است.

۷۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۹۷.

۷۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۷۵. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۷، س ۱۱.۲۰؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۶۳۲.

۷۶. بحارالأنوار، ج ۵۲، باب ۲۶، ح ۱۰، ص ۲۸۳ و ح ۷۲، ص ۳۰۳ و ح ۸۰، ص ۳۰۶.

۷۷. فاذا اجتمعت له هذه العدّة من أهل الاخلاص أظهرالله اءمره، فاذ اکمل له العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج باذن اللّه عزّوجلّ، فلایزال یقتل اءعداءالله حتّی یرضی الله عزّوجلّ. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸ باب ۳۶، ح ۲؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۸۳، ح ۱۰. و نیز رجوع شود به: بحار، ج ۵۲، باب ۲۶، ح ۸۱، ص ۳۰۷.

۷۸. بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۴۳۶.

۷۹. بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷.